فاطر1

الْحَمْدُ لِلَّهِ فَاطِرِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ جَاعِلِ الْمَلَائِكَةِ رُسُلًا أُولِي أَجْنِحَةٍ مَثْنَىٰ وَثُلَاثَ وَرُبَاعَ ۚ يَزِيدُ فِي الْخَلْقِ مَا يَشَاءُ ۚ إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴿١﴾

ترجمه آیات

ستايش از آن خداوند است كه پديدآورنده آسمان‏ها و زمين است و فرشتگان را رسولانى قرار داده است تا در عالم تكوين و تشريع اجراكننده فرمانش باشند؛ برخى از آنها دو بال و برخى سه بال و برخى چهار بال دارند. او هرچه بخواهد در آفرينش مى‏افزايد؛ همانا خداوند بر هرچيزى تواناست. (1)

تفسیر آیات

" الْحَمْدُ لِلَّهِ فاطِرِ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ". كلمه" فاطر" از ماده" فطر" است، كه- به طورى كه راغب گفته- به معناى شكافتن از طرف طول است‏[[1]](#footnote-1). و اگر كلمه فاطر بر خداى تعالى اطلاق شده، به عنايت استعاره‏اى بوده است، گويا خداى تعالى عدم را پاره كرده، و از درون آن آسمانها و زمين را بيرون آورده، بنا بر اين، حاصل معناى آيه اين مى‏شود:" حمد خدا را كه پديد آورنده آسمانها و زمين است، به ايجادى ابتدايى، و بدون الگو" و بنا بر اين كلمه" فاطر" همان معنايى را مى‏دهد كه كلمه بديع و مبدع دارند، با اين تفاوت كه در كلمه ابداع، عنايت بر نبودن الگوى قبلى است، و در كلمه فاطر عنايت بر طرد عدم و بر ايجاد چيزى است از اصل، نه مانند كلمه صانع كه به معناى آن كسى است كه مواد مختلفى را با هم تركيب مى‏كند، و از آن صورتى جديد (از قبيل خانه، ماشين، و امثال آن) كه وجود نداشت، درست مى‏كند. و مراد از آسمانها و زمين مجموع عالمى است كه به چشم مى‏بينيم، كه هم شامل آسمانها و زمين مى‏شود، و هم شامل مخلوقاتى كه در آن دو است، در نتيجه عبارت آيه از قبيل اطلاق اعضاى بزرگ و اراده كل است مجازا، ممكن هم هست مراد خود آسمانها و زمين باشد، به خاطر اعتنايى كه به شان آن دو داشته، چون خلقت آن دو، بزرگ و امرشان عجيب‏ است، هم چنان كه در جاى ديگر فرموده:" لَخَلْقُ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ أَكْبَرُ مِنْ خَلْقِ النَّاسِ"[[2]](#footnote-2). و به هر حال كلمه‏" فاطِرِ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ" از اسامى خداى تعالى است، كه به عنوان صفت آورده شده، و مراد از صفت، صفت استمرارى است، نه تنها صفت گذشته، براى اينكه ايجاد مستمر، و فيض وجود، دايمى و انقطاع ناپذير است، چون اگر فيض منقطع مى‏شد، همه چيز نابود مى‏گشت. و اگر صفت ديگر (جاعِلِ الْمَلائِكَةِ) را دنبال آن صفت ذكر كرده براى اشاره به اين حقيقت است كه سبب انحصار حمد در خداى تعالى يكى دو تا نيست، گويا فرموده:" حمد تنها براى خدا است، كه آسمانها و زمين را ايجاد كرد، و باز حمد براى اوست كه ملائكه را فرستادگان خود قرار داد، فرستادگانى بالدار ..." پس خداى تعالى در آنچه مى‏كند محمود است، چون در آنچه مى‏كند غير از جميل نيست.

" جاعِلِ الْمَلائِكَةِ رُسُلًا أُولِي أَجْنِحَةٍ مَثْنى‏ وَ ثُلاثَ وَ رُباعَ ..." كلمه" ملائكة" جمع ملك- به فتحه لام- است، كه موجوداتى هستند مخلوق خدا، و واسطه‏هايى بين او و بين عالم مشهود، كه آنان را موكل بر امور عالم تكوين و تشريع كرده است، و بندگان محترمى هستند كه هرگز خدا را در هر صورتى كه به ايشان فرمان بدهد نافرمانى نمى‏كنند، و به هر چه مامور شوند انجام مى‏دهند. بنا بر اين، جمله‏" جاعِلِ الْمَلائِكَةِ رُسُلًا" اشعار بلكه دلالت دارد بر اينكه تمام ملائكه- چون كلمه ملائكه جمع است و در آيه با الف و لام آمده افاده عموم مى‏كند- رسولان و واسطه‏هايى بين خدا و بين خلق هستند، تا اوامر تكوينى و تشريعى او را انجام دهند، و ديگر وجهى ندارد كه ما كلمه" رسل" را كه در آيه است اختصاص دهيم به آن ملائكه‏اى كه بر انبياء نازل مى‏شدند. با اينكه قرآن كلمه" رسل" را بر ملائكه‏اى كه واسطه وحى نبودند نيز اطلاق كرده، از آن جمله فرموده:" حَتَّى إِذا جاءَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ تَوَفَّتْهُ رُسُلُنا"[[3]](#footnote-3) و نيز فرموده: " إِنَّ رُسُلَنا يَكْتُبُونَ ما تَمْكُرُونَ"[[4]](#footnote-4) و نيز فرموده:" وَ لَمَّا جاءَتْ رُسُلُنا إِبْراهِيمَ بِالْبُشْرى‏ قالُوا إِنَّا مُهْلِكُوا أَهْلِ هذِهِ الْقَرْيَةِ"[[5]](#footnote-5). و كلمه" اجنحة" جمع" جناح" است، كه در پرندگان به منزله دست انسان است، و پرندگان به وسيله آن پرواز مى‏كنند، و به فضا مى‏روند و برمى‏گردند، و از جايى به جاى ديگر نقل مكان مى‏كنند. وجود فرشتگان نيز مجهز به چيزى است كه مى‏توانند با آن كارى را بكنند كه پرندگان آن كار را با بال خود انجام مى‏دهند، يعنى ملائكه هم مجهز به چيزى هستند كه با آن از آسمان به زمين و از زمين به آسمان مى‏روند، و از جايى به جاى ديگر كه مامور باشند مى‏روند، قرآن نام آن چيز را" جناح" (بال) گذاشته، و اين نامگذارى مستلزم آن نيست كه بگوييم ملائكه دو بال نظير بال پرندگان دارند، كه پوشيده از پر است، چون صرف اطلاق لفظ مستلزم آن جناح، نيست، هم چنان كه الفاظ ديگرى نظير جناح نيز مستلزم معانى معهود نمى‏باشد مثلا، وقتى كلمه عرش و كرسى و لوح و قلم و امثال آن را در باره خداى تعالى اطلاق مى‏كنيم، نمى‏گوييم عرش آنها و كرسى و لوح و قلمش نظير كرسى و لوح و قلم ماست، بله اين مقدار را از لفظ جناح مى‏فهميم كه: نتيجه‏اى را كه پرندگان از بالهاى خود مى‏گيرند، ملائكه هم آن نتيجه را مى‏گيرند، و اما اينكه چطور آن نتيجه را مى‏گيرند از لفظ جناح نمى‏توان به دست آورد. جمله‏" أُولِي أَجْنِحَةٍ مَثْنى‏ وَ ثُلاثَ وَ رُباعَ" صفت ملائكه است، و كلمه" مثنى" و" ثلاث"، و كلمه" رباع" هر سه الفاظى هستند كه بر تكرار عدد دلالت دارند، يعنى كلمه" مثنى" به معناى دو تا دو تا است، و كلمه" ثلاث" به معناى سه تا سه تا، و كلمه" رباع" به معناى چهار تا چهار تا است. گويا فرموده خداوند بعضى از فرشتگان را، دو بال داده و بعضى را سه بال، و بعضى را چهار بال. و جمله‏" يَزِيدُ فِي الْخَلْقِ ما يَشاءُ"- بر حسب سياق، خالى از اشاره به اين نكته نيست، كه بعضى از ملائكه بيش از چهار بال هم دارند.

" إِنَّ اللَّهَ عَلى‏ كُلِّ شَيْ‏ءٍ قَدِيرٌ"- اين جمله تمامى مطالب قبلى را تعليل مى‏كند، ممكن هم هست تنها تعليل جمله اخير باشد، ولى احتمال اول روشن‏تر به نظر مى‏رسد.

بحث روايتى

در كتاب بحار از كتاب اختصاص نقل كرده كه وى به سند خود از معلى بن محمد، و او با اسقاط نام راويان از امام صادق (ع) روايت كرده كه فرمود: خداى عز و جل‏ ملائكه را از نور آفريده ...[[6]](#footnote-6). و در تفسير قمى گفته امام صادق (ع) فرمود: خداوند ملائكه را مختلف خلق كرد، مثلا وقتى جبرئيل نزد رسول خدا (ص) آمد، ششصد بال داشت، و بر ساق پايش درى بود چون قطره شبنمى كه روى گياهان مى‏افتد. آن قدر بزرگ بود كه بين آسمان و زمين را پر مى‏كرد. و نيز فرمود: هر گاه خداى عز و جل به ميكائيل دستور دهد به زمين هبوط كند، يك پايش روى زمين هفتم، و پاى ديگرش روى آسمان هفتم قرار خواهد گرفت، و نيز خداى تعالى فرشتگانى دارد كه نيمى از آنها از يخ، و نيم ديگرشان از آتش است، و ذكرشان اين است كه:" اى خدايى كه بين يخ و آتش الفت افكندى، دلهاى ما را بر طاعتت ثبات بده"[[7]](#footnote-7). و نيز فرمود: خدا را فرشته‏اى است كه بين نرمه گوشش تا ديدگانش مسافتى است كه فرضا اگر پرنده‏اى بخواهد آن را طى كند، بايد پانصد سال بال بزند. و نيز فرمود: ملائكه آب و طعام نمى‏خورند، و ازدواج ندارند، و تنها با نسيم عرش، زنده‏اند، و براى خداى عز و جل فرشتگانى است كه تا روز قيامت يكسره در ركوع‏اند، و براى او فرشتگانى ديگر است كه تا روز قيامت يكسره در سجده‏اند. آن گاه امام صادق (ع) فرمود رسول خدا (ص) فرموده: هيچ موجودى از مخلوقات خدا نيست كه عددش بيشتر از ملائكه باشد، و در هر روز و يا هر شب هفتاد هزار فرشته به زمين نازل مى‏شوند، و پيرامون كعبه طواف مى‏كنند، و آن گاه نزد من و سپس نزد امير المؤمنين (ع) رفته، سلام مى‏كنند، و آن گاه نزد حسين (ع) مى‏روند و شب را نزد او مى‏مانند، تا سحر شود، پس معراجى براى آنان نصب مى‏كنند، تا به آسمان عروج كنند، و ديگر تا ابد به زمين نمى‏آيند[[8]](#footnote-8).

امام ابو جعفر (ع) فرموده: خداى عز و جل اسرافيل و جبرئيل و ميكائيل را از يك تسبيح آفريد، و برايشان گوش و چشم و تيزى عقل و سرعت فهم قرار داد[[9]](#footnote-9).

امير المؤمنين (ع) در باره خلقت ملائكه فرموده: خدايا ملائكه را بيافريدى، و در آسمانت جاى دادى، ملائكه‏اى كه نه در آنان سستى هست و نه غفلت، و نه در ايشان‏ معصيتى مفهوم دارد. آرى آنها داناترين خلق تو به تو هستند و ترسنده‏ترين خلق تو از تواند، و مقرب‏ترين خلق تو به تواند و عامل‏ترين خلق تو به فرمان تواند، نه خواب بر ديدگان ايشان مسلط مى‏شود، و نه سهو عقول، و نه خستگى بدنها، ايشان نه در پشت پدران جاى مى‏گيرند، و نه در رحم مادران، و نه خلقتشان از ماء مهين است، بلكه تو اى خدا ايشان را به نوعى ديگر ايجاد كرده‏اى، و در آسمانهايت منزل دادى، و با جاى دادنت در جوار خود اكرامشان كرده‏اى، و بر وحى خود امين ساختى، و آفات را از ايشان دور كردى، و از بلاها محافظتشان فرمودى، و از گناهان پاكشان ساختى، اگر قوت تو نبود خود قوى نمى‏شدند، و اگر تثبيت تو نبود خودشان ثابت قدم نمى‏گشتند، و اگر رحمت تو نبود اطاعت تو نمى‏كردند، و اگر تو نبودى آنها هم نبودند. ليكن اگر آنها كه اين همه نزد تو مقام دارند، و تو را اطاعت مى‏كنند و نزدت داراى منزلتند، و غفلتشان از امر تو اندك است، آنچه را كه از تو بر ايشان پوشيده مانده مشاهده مى‏كردند، و آن عظمت را كه تا كنون از تو پى نبرده‏اند پى مى‏بردند، قطعا عبادت و عمل خود را كوچك مى‏شمردند، و نفس خود را به ملامت مى‏گرفتند، و مى‏دانستند كه تو را آن طور كه بايد عبادت نكردند. منزهى تو كه خالقى و معبودى، چقدر رفتارت با مخلوقاتت نيكو است‏[[10]](#footnote-10).

و در بحار از الدر المنثور از ابى العلاء بن سعد روايت آورده، كه گفت روزى رسول خدا (ص) به همنشينان خود فرمود:" آسمان به تنگ آمد، و حق دارد كه چنين باشد، براى اينكه جاى يك قدم در آن نيست، مگر آنكه همانجا را فرشته‏اى اشغال كرده، كه يا در ركوع است، و يا در سجده، آن گاه اين آيه را تلاوت فرمود:" وَ إِنَّا لَنَحْنُ الصَّافُّونَ وَ إِنَّا لَنَحْنُ الْمُسَبِّحُونَ‏- به درستى ماييم كه همواره در صفيم، و ماييم كه همواره در تسبيح هستيم"[[11]](#footnote-11).

و از خصال روايت شده كه وى به سند خود از محمد بن طلحه حديث كرده، و او بدون ذكر بقيه سند از رسول خدا (ص) روايت كرده، كه فرموده: ملائكه بر سه دسته‏اند، دسته‏اى داراى دو بال و دسته‏اى داراى سه بال و دسته ديگر داراى چهار بالند[[12]](#footnote-12).

مؤلف: نظير اين حديث را كافى هم به سند خود از عبد اللَّه بن طلحه روايت كرده‏[[13]](#footnote-13). و شايد مراد از آن، توصيف اغلب ملائكه باشد، نه همه آنها، و گر نه با سياق آيه كه مى‏فرمود: " در خلقت هر چه بخواهد اضافه مى‏كند" و با روايات ديگر كه مى‏فرمود:" جبرئيل ششصد بال داشت" معارض خواهد بود.

و از كتاب توحيد حكايت شده، كه وى به سند خود از ابى حيان تيمى، از پدرش از امير المؤمنين (ع) روايت كرده، كه فرمود: احدى از مردم نيست مگر آنكه با او چند فرشته است، كه وى را از اينكه در چاهى سقوط كند، و يا ديوارى به رويش فرو ريزد، و يا ناملايمى به او برسد، حفظ مى‏كنند، و اين مراقبت را در طول عمر او ادامه مى‏دهند تا اجلش فرا رسد، آن گاه او را تنها مى‏گذارند، تا هر بلايى كه مقدر است، بر سرش بيايد ...[[14]](#footnote-14).

و از كتاب بصائر، از سيارى، از عبد اللَّه بن ابى عبد اللَّه فارسى، و غير او روايتى آورده كه نامبردگان بدون ذكر سند، از امام صادق (ع) نقل كرده‏اند، كه فرمود: كروبيان طايفه‏اى از شيعيان ما هستند كه از خلق اولند، كه خداى تعالى آنان را در پشت عرش قرار داده، آن قدر نورانى هستند كه اگر نور يكى از ايشان بر تمامى اهل زمين تقسيم شود، ايشان را كفايت كند. آن گاه فرمود: موسى (ع) بعد از آنكه از خدا درخواست ديدن كرد، خداوند به يكى از كروبيان فرمود تا براى كوه تجلى كند، و او هم براى كوه جلوه‏اى كرد، و با جلوه خود، آن را پاره پاره ساخت‏[[15]](#footnote-15) 3.

و از صحيفه سجاديه حكايت شده كه امام سجاد (ع) در يكى از دعاهايش- كه در باره حاملان عرش خدا، و هر فرشته مقرب اوست- چنين گفته: بار الها! بر حاملان عرشت درود فرست، كه هرگز از تسبيح تو خسته نمى‏شوند، و از تقديست به تنگ نمى‏آيند، و از عبادت تو به ستوه نمى‏آيند، هرگز كوتاهى كردن در انجام وظيفه را بر جديت بر امر تو ترجيح نمى‏دهند، و از وله و عشق ورزيدن به تو غافل نمى‏شوند، و به اسرافيل كه صاحب صور شاخص است، آن كه همواره در انتظار فرمان توست، تا با دميدن در آن، خفتگان در قبور و گروگانهاى گور را بيدار كند، و به ميكائيل، آن فرشته آبرومند در درگاهت كه از اطاعتت مكانى رفيع يافته، و جبرئيل كه امين بر وحى توست، و فرمانش در آسمانهايت نافذ است، و نزد تو مكانى دارد، و مقرب درگاه توست، و به روح، كه مسلط بر ملائكه حجابهاست، و آن‏ بار الها! هم بر ايشان درود بفرست، و هم بر ملائكه پايين‏تر از آنان، آنها كه ساكنان آسمانهايت، و اهل امانت بر رسالتت هستند، آنهايى كه دايم در عبادت بودن خسته‏شان نمى‏كند، و از غلبه خواب و خستگى سست نمى‏شوند، شهوتها از تسبيح تو بازشان نمى‏دارد، و سهو غفلتها از تعظيم تو غافلشان نمى‏كند، آنها كه از عظمت تو ديدگانى افتاده و خاشع دارند و هرگز جرأت سربلند كردن و به تو نگريستن نمى‏كنند، آنها كه چانه‏هايشان (از شدت خضوع) پايين افتاده، و رغبتشان در آنچه نزد تو سراغ دارند طولانى، و يادشان از نعمت‏هاى تو دائمى است، در برابر عظمت تو و جلال كبريائيت متواضعند، و آنهايى كه چون جهنم را مى‏بينند، كه بر اهل معصيت، زبانه مى‏كشد، مى‏گويند:" خدايا تو منزهى، و ما آن طور كه بايد عبادتت نكرديم". پروردگارا! پس درود بفرست بر ايشان، و بر روحانيان از فرشتگان، و مقربين درگاهت، و حاملان غيب به سوى رسولانت، و آنها كه بر وحيت امين تو شدند، و دسته‏هاى مختلف از فرشتگانت، كه تو آنان را به خودت اختصاص دادى، و با تقديست، از طعام و نوشيدنيها بى‏نيازشان كردى، و در باطن طبقات آسمانهايت جاى دادى، و آنها كه در اطراف آسمانهايت قرار دارند، تا روزى كه فرمانت صادر شود، بساط خلقتت را برچينند. و آنها كه خزانه‏دار باران و رانندگان ابرند، و آن فرشته‏اى كه به خاطر صداى زجر او صداى ناله رعدها شنيده مى‏شود، و آنان كه برف و تگرگ را مشايعت نموده با دانه‏هاى باران در هنگام نزول فرود مى‏آيند، و آنها كه قوام خزينه‏هاى باد به وجود ايشان است، و آنها كه موكل بر كوه‏ها هستند، تا فرو نريزند، و آنها كه تو، وزن آبها وكيل آبى كه بارانهاى مفيد و مضر مشتمل بر آنند، به ايشان شناساندى، و آن فرشتگان كه رسولان تو به سوى اهل زمين هستند كه يا بلايى مكروه مى‏آورند، و يا رخايى محبوب. و سفيران كرام بر ره، و حافظان كرام نويسنده، و ملك الموت و كاركنانش، و منكر و نكير و مبشر و بشير، و رؤمان كه بازپرس قبور است، و طواف كنندگان بيت معمور، و مالك دوزخ، و خازنان آن، و رضوان بهشت و پرده‏داران آن، و آن فرشتگانى كه آنچه تو دستور مى‏دهى بدون عصيان فرمان مى‏برند، و آنهايى كه به اهل بهشت مى‏گويند:" سلام عليكم، اين بهشت به خاطر صبرى است كه كرديد، و چه نيك است پايان خوب اين سرا"، و زبانيه كه وقتى دستور مى‏رسد" كفار را بگيريد و ببنديد و به سوى دوزخ بكشيد" به سرعت مى‏شتابند، و مهلتشان نمى‏دهند، خدايا به همه اينها كه به ذكر نامشان ملهم شديم، درود فرست، هر چند كه ما به مكان و منزلت يك يك آنها در درگاه تو آشنا نيستيم، و نمى‏دانيم به چه كارى موكلند، و به ساكنان هوا و زمين و آب و هر كس از ايشان كه موكل بر خلقند. بار الها! بر همه‏شان درود بفرست، در آن روز كه هر كسى وقتى مى‏آيد يك سائق با او هست و يك گواه، بر همه‏شان درودى بفرست كه كرامتى بر كرامتشان و طهارتى بر طهارتشان بيفزايد ...[[16]](#footnote-16).

و در بحار، از الدر المنثور از ابن شهاب روايت كرده كه گفت: رسول خدا (ص) از جبرئيل خواست تا خود را با صورت واقعى‏اش به وى نشان دهد، جبرئيل گفت: تو طاقت ديدن صورت واقعى مرا ندارى، فرمود: با اين حال دوست دارم تو را به آن صورت ببينم، پس رسول خدا (ص) در شبى مهتابى به نمازگاه خود بيرون رفت، كه ناگهان جبرئيل با صورت واقعى‏اش نزدش آمد، آن جناب از ديدن وى بيهوش شد، و چون به هوش آمد ديد تكيه بر جبرئيل دارد، و جبرئيل يكى از دو دست خود را بر سينه او و دست ديگر را بين دو شانه او نهاده، فرمود: من هرگز باور نمى‏كردم كه چيزى از مخلوقات به اين شكل باشد، جبرئيل گفت: پس چطور مى‏توانى اسرافيل را ببينى؟ او دوازده بال دارد كه يك بالش در مشرق و بال ديگرش در مغرب است، و عرش بر شانه او قرار دارد و گويا در برابر عظمت پروردگار آن قدر كوچك مى‏شود كه به صورت مرغى كوچكتر از گنجشك در مى‏آيد و در هر حال عرش خدا را عظمت خدايى حمل مى‏كند[[17]](#footnote-17).

و در صافى از توحيد نقل كرده، كه بسند خود از امير المؤمنين (ع) روايت كرده كه در حديثى فرمود: منظور از آيه" ما زاغَ الْبَصَرُ وَ ما طَغى‏ لَقَدْ رَأى‏ مِنْ آياتِ رَبِّهِ الْكُبْرى‏- چشم منحرف نشد، و عوضى هم نديد، او از آيات بزرگ پروردگارش را ديد" اين است كه آن جناب جبرئيل را دو بار به صورت واقعى‏اش ديد، يكى اين بار بود، و يكى هم بارى ديگر، و از اين جهت جبرئيل را از آيات بزرگ خدا خواند، كه جبرئيل خلقتى عظيم دارد، و او از روحانيين است، كه خلقت و صفتشان را غير از خدا كسى درك نمى‏كند[[18]](#footnote-18).

و از خصال حكايت شده كه به سند خود از محمد بن روان، از امام صادق (ع) روايت كرده كه فرمود: رسول خدا (ص) فرمود: وقتى جبرئيل نزد من آمد، گفت من و هيچ يك از ملائكه به خانه‏اى كه در آن سگ و يا مجسمه و يا ظرفى باشد كه در آن بول كنند داخل نمى‏شويم‏[[19]](#footnote-19).

مؤلف: در اين باب در باره صفت ملائكه رواياتى بيرون از حد شمار وارد شده، كه يا مربوط به معاد است، و يا مربوط به معراج رسول خدا (ص)، و يا در ابواب متفرقه ديگر، و آنچه ما به عنوان نمونه در اين جا آورديم كافى است.

و در عيون در باب روايات جامعى كه از حضرت رضا (ع) نقل شده، به سند خود از آن جناب (ع) نقل كرده، كه فرمود: رسول خدا (ص) فرمود: قرآن را با صوت خوش بخوانيد، كه صوت خوش به زيبايى قرآن مى‏افزايد، آن گاه اين جمله را قرائت كردند:" يَزِيدُ فِي الْخَلْقِ ما يَشاءُ"[[20]](#footnote-20).

و در توحيد به سند خود از زراره، از عبد اللَّه بن سليمان، از امام صادق (ع) روايت كرده كه گفت: شنيدم آن جناب مى‏فرمود: قضا و قدر دو تا از مخلوقات خدايند، و خدا هر چه بخواهد در خلق مى‏افزايد[[21]](#footnote-21).

و در مجمع البيان در ذيل جمله" يَزِيدُ فِي الْخَلْقِ ما يَشاءُ" گفته: از ابو هريره از رسول خدا (ص) روايت شده كه فرمود: زيادى در خلقت، روى زيبا و صوت خوب و شعر خوب است‏[[22]](#footnote-22).

مؤلف: روايات سه‏گانه اخير از باب جرى و تطبيق كلى بر مصداق است.

گفتارى در باره ملائكه

در قرآن كريم مكرر كلمه ملائكه ذكر شده ولى نام هيچ يك از آنان را نبرده مگر جبرئيل و ميكائيل را و بقيه ملائكه را با ذكر اوصافشان ياد كرده، مانند: ملك الموت و كرام الكاتبين و سفرة الكرام البرره و رقيب و عتيد و غير اينها. و از صفات و اعمال ملائكه كه در كلام خدا و در احاديث سابق ذكر شده‏اند، يكى اين است كه ملائكه موجوداتى هستند شريف و مكرم، كه واسطه‏هايى بين خداى تعالى و اين عالم محسوس هستند، به طورى كه هيچ حادثه‏اى از حوادث و هيچ واقعه‏اى مهم و يا غير مهم‏ نيست، مگر آنكه ملائكه در آن دخالتى دارند، و يك يا چند فرشته، موكل و مامور آنند، اگر آن حادثه فقط يك جنبه داشته باشد يك فرشته، و اگر چند جنبه داشته باشد چند ملك موكل بر آنند. و دخالتى كه دارند تنها و تنها اين است كه امر الهى را در مجرايش به جريان اندازند، و آن را در مسيرش قرار دهند، هم چنان كه قرآن در اين باره فرموده:" لا يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَ هُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ"[[23]](#footnote-23). صفت دومى كه از ملائكه در قرآن و حديث آمده اين است كه: در بين ملائكه نافرمانى و عصيان نيست، معلوم مى‏شود ملائكه نفسى مستقل ندارند، و داراى اراده‏اى مستقل نيستند، كه بتوانند غير از آنچه كه خدا اراده كرده اراده كنند، پس ملائكه در هيچ كارى استقلال ندارند، و هيچ دستورى را كه خدا به ايشان تحميل كند تحريف نمى‏كنند، و كم و زيادش نمى‏سازند، هم چنان كه فرمود:" لا يَعْصُونَ اللَّهَ ما أَمَرَهُمْ وَ يَفْعَلُونَ ما يُؤْمَرُونَ"[[24]](#footnote-24). صفت سوم اينكه: ملائكه با همه كثرتى كه دارند، داراى مراتب مختلفى از نظر بلندى و پايينى هستند بعضى ما فوق بعضى ديگر، و جمعى نسبت به ما دون خود آمرند، و آن ديگران مامور و مطيع آنان، و آنكه آمر است به امر خدا امر مى‏كند، و حامل امر خدا به سوى مامورين است، و مامورين هم به دستور خدا مطيع آمرند، در نتيجه ملائكه به هيچ وجه از ناحيه خود اختيارى ندارند، هم چنان كه قرآن كريم فرموده:" وَ ما مِنَّا إِلَّا لَهُ مَقامٌ مَعْلُومٌ"[[25]](#footnote-25) و نيز فرموده:" مُطاعٍ ثَمَّ أَمِينٍ"[[26]](#footnote-26) و نيز فرموده:" قالُوا ما ذا قالَ رَبُّكُمْ قالُوا الْحَقَّ"[[27]](#footnote-27). صفت چهارم اينكه: ملائكه از آن جا كه هر چه مى‏كنند به امر خدا مى‏كنند، هرگز شكست نمى‏خورند، به شهادت اينكه فرموده:" وَ ما كانَ اللَّهُ لِيُعْجِزَهُ مِنْ شَيْ‏ءٍ فِي السَّماواتِ وَ لا فِي الْأَرْضِ"[[28]](#footnote-28) و از سوى ديگر فرموده:" وَ اللَّهُ غالِبٌ عَلى‏ أَمْرِهِ"[[29]](#footnote-29) و نيز فرموده:" إِنَّ اللَّهَ بالِغُ أَمْرِهِ"[[30]](#footnote-30). از اين جا روشن مى‏شود ملائكه موجوداتى هستند كه در وجودشان منزه از ماده‏ جسمانى‏اند، چون ماده جسمانى در معرض زوال و فساد و تغيير است، و نيز كمال در ماده، تدريجى است، از مبدأ سير و حركت مى‏كند تا به تدريج به غايت كمال برسد، و چه بسا در بين راه به موانع و آفاتى برخورد كند و قبل از رسيدن به حد كمالش از بين برود، ولى ملائكه اين طور نيستند. و نيز از اين بيان روشن مى‏شود اينكه در روايات، سخن از صورت و شكل و هياتهاى جسمانى ملائكه رفته،- كه پاره‏اى از آن را در روايات سابق ملاحظه فرموديد- از باب تمثل است، و خواسته‏اند بفرمايند: فلان فرشته طورى است كه اگر اوصافش با طرحى نشان داده شود، به اين شكل درمى‏آيد، و به همين جهت انبيا و امامان، فرشتگان را به آن صورت كه براى آنان مجسم شدند، توصيف كرده‏اند و گرنه ملائكه به صورت و شكل درنمى‏آيند.

آرى فرق است بين تمثل و شكل‏گيرى، تمثل ملك به صورت انسان، معنايش اين است كه ملك در ظرف ادراك آن كسى كه وى را مى‏بيند، به صورت انسان درآيد، در حالى كه بيرون از ظرف ادراك او، واقعيت و خارجيت ديگرى دارد، و آن عبارت است از صورتى ملكى. به خلاف تشكل و تصور، كه اگر ملك به صورت انسان، متصور و به شكل او متشكل شود، انسانى واقعى مى‏شود، هم در ظرف ادراك بيننده، و هم در خارج آن ظرف، و چنين ملكى هم در ذهن ملك است، و هم در خارج، و اين ممكن نيست، و ما در تفسير سوره مريم گفتارى در معناى تمثل گذرانديم. در آن جا گفتيم كه خداى سبحان اين معنا را كه ما براى تمثل كرديم تصديق دارد، و در داستان مسيح و مريم مى‏فرمايد:" فَأَرْسَلْنا إِلَيْها رُوحَنا فَتَمَثَّلَ لَها بَشَراً سَوِيًّا"[[31]](#footnote-31) كه تفسيرش در همان جا گذشت. و اما اينكه بر سر زبانها افتاده كه مى‏گويند:" ملك جسمى است لطيف، كه به هر شكل درمى‏آيد جز به شكل سگ و خوك، و جن نيز جسمى است لطيف، جز اينكه جن به هر شكلى درمى‏آيد حتى شكل سگ و خوك" مطلبى است كه هيچ دليلى بر آن نيست، نه از عقل و نه از نقل- نه نقل از كتاب و نه نقل از سنت معتبر-، و اينكه بعضى ادعا كرده‏اند بر اينكه مسلمين بر اين مطلب اجماع دارند، علاوه بر اينكه چنين اجماعى در كار نيست، هيچ دليلى بر حجيت چنين اجماعى در مسائل اعتقادى نيست.

حجر7-8

لَوْ مَا تَأْتِينَا بِالْمَلَائِكَةِ إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ ﴿٧﴾ مَا نُنَزِّلُ الْمَلَائِكَةَ إِلَّا بِالْحَقِّ وَمَا كَانُوا إِذًا مُنْظَرِينَ ﴿٨﴾

ترجمه آیات

اگر از راستگويانى چرا فرشتگان را نزد ما نمى‏آورى تا بر رسالت تو گواهى دهند؟ (7) بايد بدانند كه ما فرشتگان را تنها هنگامى فرومى‏فرستيم كه حقايق بتواند در آن به‏طور كامل آشكار شود، و اين در دنيا براى مردم امكان‏پذير نيست و اگر فرشتگان بر آنان فرود آيند مهلت نخواهند يافت و مرگشان فراخواهد رسيد. (8)

تفسیر آیات

" لَوْ ما تَأْتِينا بِالْمَلائِكَةِ إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ". كلمه" لوما" مانند كلمه" هلا" در مورد ترغيب و تحريص به كار مى‏رود و معنايش اين است كه: چرا ملائكه را براى ما نمى‏آورى؟ اگر راست مى‏گويى و اگر پيغمبرى، ملائكه را بياور تا بر صدق دعوتت شهادت دهند و تو را در انذارت كمك كنند. و بنا بر اين، آيه مورد بحث قريب المعنى با آيه‏" لَوْ لا أُنْزِلَ إِلَيْهِ مَلَكٌ فَيَكُونَ مَعَهُ نَذِيراً"[[32]](#footnote-32) خواهد بود. و وجه اينكه هميشه مشركين از انبياى خود مى‏خواستند كه ملائكه را بر ايشان بياورند و نشانشان دهند، اين اعتقاد خرافى بود كه بشر، موجودى است مادى و فرو رفته در آلودگى‏هاى شهوت و غضب و او با اين تيرگيش نمى‏تواند با عالم بالا كه نور محض و طهارت خالص است تماس داشته باشد، و ميان اين و آن هيچ مناسبتى نيست. پس كسى كه ادعاى نوعى اتصال و ارتباط با آن را مى‏كند بايد بعضى از سكنه و اهل آن عالم را با خود بياورد تا او وى را در دعوتش تصديق و يارى كند. آرى، بت‏پرستان علاوه بر اين پندار غلط، ملائكه را آلهه مى‏دانستند و چون خداى سبحان را قابل پرستش نمى‏دانستند و معناى دعوت انبياء در چنين جوى اين مى‏شد كه اين آلهه خيالى شايسته عبادت و اختياردار شفاعت نيستند، و از نظر آنان اين دعوى محتاج به دليل بود، لذا مى‏گفتند خود ملائكه را بياوريد تا بگويند و اعتراف كنند كه ما معبود نيستيم و انبياء در دعوت خود راست مى‏گويند.

" ما نُنَزِّلُ الْمَلائِكَةَ إِلَّا بِالْحَقِّ وَ ما كانُوا إِذاً مُنْظَرِينَ". اين آيه جواب از اقتراح و درخواست ايشان است كه از رسول خدا (ص) خواسته بودند ملائكه را بياورد تا به حقانيت او شهادت دهند. و حاصل جواب اين است كه سنت الهى بر اين جريان يافته كه ملائكه را از چشم بشر بپوشاند و در پشت پرده غيب نهان دارد، و با چنين سنتى اگر بخاطر پيشنهاد و اقتراح ايشان آنان را نازل كند، قهرا آيت و معجزه‏اى آسمانى خواهد بود. و از آثار و خواص معجزه اين است كه اگر بخاطر پيشنهاد مردمى صورت گرفته باشد و آن مردم پس از ديدن معجزه پيشنهادى خود، باز ايمان نياوردند دچار هلاكت و انقراض شوند، و چون اين كفار كفرشان از روى عناد است قهرا ايمان نخواهند آورد و در نتيجه هلاك خواهند شد. و كوتاه، سخن اگر خداوند ملائكه را در چنين زمينه‏اى كه خود آنان معجزه‏اى مى‏خواهند كه حق را روشن و باطل را محو سازد، نازل فرمايد، نازل مى‏كند. اما كارى كه ملائكه به منظور احقاق حق و ابطال باطل در چنين حال انجام دهند همين است كه ايشان را هلاك كنند و نسلشان را براندازند. اين خلاصه معنايى است كه بعضى‏[[33]](#footnote-33) براى آيه كرده‏اند. بعضى‏[[34]](#footnote-34) ديگر گفته‏اند: مقصود از حق در اين آيه مرگ است، و معناى آيه چنين است كه: ملائكه را نازل نمى‏كنيم مگر به همراهى حق يعنى مرگ. وقتى نازل مى‏كنيم كه مدت عمر ايشان سر آمده باشد و در آن موقع ديگر مهلتشان نمى‏دهيم. و بنا بر اين معنا، كانه آيه شريفه مى‏خواهد مطلبى را بيان كند كه آيه‏" يَوْمَ يَرَوْنَ الْمَلائِكَةَ لا بُشْرى‏ يَوْمَئِذٍ لِلْمُجْرِمِينَ"[[35]](#footnote-35) افاده مى‏كند. بعضى‏[[36]](#footnote-36) ديگر گفته‏اند: منظور از" حق" رسالت است، يعنى ما ملائكه را نازل نمى‏كنيم مگر براى وحى و رسالت، و كانه آيه شريفه مطلبى را افاده مى‏كند كه آيه‏" قَدْ جاءَكُمُ الرَّسُولُ بِالْحَقِّ"[[37]](#footnote-37) و همچنين آيه‏" فَقَدْ كَذَّبُوا بِالْحَقِّ لَمَّا جاءَهُمْ"[[38]](#footnote-38) افاده مى‏نمايد. اين بود وجوهى كه در تفسير آيه شريفه ذكر كرده‏اند، البته وجوه ديگرى نيز در تفاسير مختلف گفته‏اند، و ليكن هيچيك از آنها و نيز هيچيك از اين سه وجه خالى از اشكال نيست. و آن اشكال اينست كه با حصر موجود در جمله‏" ما نُنَزِّلُ الْمَلائِكَةَ إِلَّا بِالْحَقِّ" سازگارى ندارد، زيرا در اين جمله نزول ملائكه را منحصر به حق كرده، نه فقط منحصر به عذاب استيصال و نه فقط به مرگ، و نه فقط به وحى و رسالت، و اگر بخواهيم آيه را طورى توجيه كنيم كه كلمه" حق" با يكى از اين سه معانى مذكور سازگارى داشته باشد آيه، احتياج به قيدهاى زيادى پيدا مى‏كند در صورتى كه اطلاق آن همه آن قيدها را دفع مى‏كند.

البته ممكن است معناى آيه را با كمك تدبير در آيات ديگر طورى ديگر تقرير كنيم، و آن اينكه ظرف زندگى دنياى مادى، ظرفى است كه حق و باطل در آن مختلط و در هم آميخته است، نه جداى از هم كه حق محض با همه آثار و خواصش جداى از باطل ظهور نموده و جلوه كند، هم چنان كه آيه‏" كَذلِكَ يَضْرِبُ اللَّهُ الْحَقَّ وَ الْباطِلَ"[[39]](#footnote-39) به اين حقيقت اشاره مى‏كند و اين معنا در مباحث گذشته بطور مفصل گذشت. پس هر مقدار از حق در اين عالم ظهور كند، مقدارى از باطل و شك و شبهه هم همراه دارد، هم چنان كه استقراء و از نظر گذراندن مواردى كه در طول زندگيمان به چشم خود ديده‏ايم نيز اين معنا را تاييد مى‏كند. آيه شريفه‏" وَ لَوْ جَعَلْناهُ مَلَكاً لَجَعَلْناهُ رَجُلًا وَ لَلَبَسْنا عَلَيْهِمْ ما يَلْبِسُونَ"[[40]](#footnote-40) نيز شاهد بر آنست. جهتش هم اين است كه ظرف دنيا ظرف امتحان است، و امتحان از كسى مى‏كنند كه اختيار داشته باشد، نه اينكه مانند ساير موجودات طبيعى، آثار و حركاتش جبرى و طبيعى باشد، و اختيار هم وقتى تصور دارد كه خلط ميان حق و باطل و خير و شر ممكن باشد و به نحوى كه انسان‏ها خود را در سر دو راهى‏ها ببينند، و از آثار خير و شر پى به خود آنها ببرند، آن گاه هر يك از دو راه سعادت و شقاوت را كه مى‏خواهند اختيار كنند. و اما عالم ملائكه و ظرف وجود ايشان، عالم حق محض است كه هيچ چيزش با هيچ باطلى آميخته نيست، هم چنان كه قرآن كريم فرموده:" لا يَعْصُونَ اللَّهَ ما أَمَرَهُمْ وَ يَفْعَلُونَ ما يُؤْمَرُونَ"[[41]](#footnote-41) و نيز فرموده:" بَلْ عِبادٌ مُكْرَمُونَ لا يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَ هُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ"[[42]](#footnote-42). پس مقتضاى اين آيات و آيات ديگرى كه در اين معنا هست اين است كه ملائكه به خودى خود مخلوقات شريف و موجودات طاهر و نورانى و منزهى هستند كه هيچ نقصى در آنان وجود نداشته و دچار شر و شقاوتى نمى‏شوند. پس در ظرف وجود آنان امكان فساد و معصيت و تقصير نيست، و خلاصه اين نظامى كه در عالم مادى ما هست در عالم آنان نيست- و ان شاء اللَّه به زودى در موارد مناسبى بحث مفصل اين مساله خواهد آمد. اين معنا نيز خواهد آمد كه آدمى ما دام كه در عالم ماده است و در ورطه‏هاى شهوات و هواها چون اهل كفر و فسوق غوطه مى‏خورد هيچ راهى به اين ظرف و اين عالم ندارد، تنها وقتى مى‏تواند بدان راه يابد كه عالم ماديش تباه گردد و به عالم حق قدم نهد - و خلاصه پرده ماديتشان كنار رود- آن وقت است كه عالم ملائكه را مى‏بينند، هم چنان كه قرآن كريم فرموده است:" لَقَدْ كُنْتَ فِي غَفْلَةٍ مِنْ هذا فَكَشَفْنا عَنْكَ غِطاءَكَ فَبَصَرُكَ الْيَوْمَ حَدِيدٌ"[[43]](#footnote-43) و اين عالم همان عالمى است كه نسبت به اين عالم بشرى آخرت ناميده مى‏شود.

پس از آنچه گذشت روشن گرديد كه ظهور عالم ملائكه براى مردمى كه در بند ماده هستند موقوف بر اين است كه ظرف وجودشان مبدل گردد، يعنى با مردن از دنيا به آخرت منتقل شوند. چيزى كه در اين جا مى‏خواهيم خاطر نشان سازيم اين است كه در همين دنيا هم قبل از اين انتقال ممكن است ظهور چنين عالمى براى كسى صورت بندد و ملائكه نيز براى او ظاهر شوند، هم چنان كه بندگان برگزيده خدا و اولياى او كه از پليدى گناهان پاك و همواره ملازم ساحت قرب خدايند در همين دنيا عالم غيب را مى‏بينند، با اينكه خود در عالم شهادتند- مانند انبياء (ع). و شايد همين معنايى كه گفتيم مراد آيه‏" ما نُنَزِّلُ الْمَلائِكَةَ إِلَّا بِالْحَقِّ وَ ما كانُوا إِذاً مُنْظَرِينَ" باشد، چون اگر مشركين پيشنهاد نازل شدن ملائكه را دادند، براى اين بوده كه آنان را در صورت اصليشان ببينند تا پس از ديدن، دعوت رسول خدا (ص) را تصديق كنند و اين پيشنهاد جز با مردنشان عملى نمى‏شود. هم چنان كه قرآن كريم فرموده:" وَ قالَ الَّذِينَ لا يَرْجُونَ لِقاءَنا لَوْ لا أُنْزِلَ عَلَيْنَا الْمَلائِكَةُ ... يَوْمَ يَرَوْنَ الْمَلائِكَةَ لا بُشْرى‏ يَوْمَئِذٍ لِلْمُجْرِمِينَ وَ يَقُولُونَ حِجْراً مَحْجُوراً وَ قَدِمْنا إِلى‏ ما عَمِلُوا مِنْ عَمَلٍ فَجَعَلْناهُ هَباءً مَنْثُوراً"[[44]](#footnote-44). و هر دوى اين معانى در آيه‏" وَ قالُوا لَوْ لا أُنْزِلَ عَلَيْهِ مَلَكٌ وَ لَوْ أَنْزَلْنا مَلَكاً لَقُضِيَ الْأَمْرُ ثُمَّ لا يُنْظَرُونَ وَ لَوْ جَعَلْناهُ مَلَكاً لَجَعَلْناهُ رَجُلًا وَ لَلَبَسْنا عَلَيْهِمْ ما يَلْبِسُونَ"[[45]](#footnote-45) جمع شده، خداى تعالى‏ مى‏فرمايد اگر ما فرشتگانى به عنوان معجزه و براى تصديق نبوت او نازل كنيم لازمه‏اش اين است كه كار ايشان را يكسره سازيم و هلاكشان كنيم و حتى اگر يكى از فرشتگان را پيامبر مردم كنيم باز ناگزيريم او را به صورت يك فرد بشر ممثل و مجسم كنيم، و او را در مواقف اشتباه و خطا قرار دهيم، چون منظور از رسالت اين است كه يكى از وسائل امتحان باشد كه هم وسيله نجات و هم وسيله هلاك بوده باشد و از رسالتى كه عقول مردم را مضطر و مجبور به ايمان و قبول دعوت الهى نمايد غرضى كه گفتيم حاصل نمى‏شود.

تحریم6

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا قُوا أَنْفُسَكُمْ وَأَهْلِيكُمْ نَارًا وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ عَلَيْهَا مَلَائِكَةٌ غِلَاظٌ شِدَادٌ لَا يَعْصُونَ اللَّهَ مَا أَمَرَهُمْ وَيَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ﴿٦﴾

ترجمه آیات

اى كسانى كه ايمان آورده‏ايد، خود و خانواده‏هايتان را از آتشى كه هيزمش مردم و سنگ‏ها خواهند بود، نگه داريد. بر آن آتش فرشتگانى سختگير و نيرومند گمارده شده‏اند، كه از آنچه خدا به آنان فرمان داده است سرپيچى نمى‏كنند و آنچه را كه بدان مأمور شده‏اند انجام مى‏دهند. (6)

تفسیر آیات

" يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا قُوا أَنْفُسَكُمْ وَ أَهْلِيكُمْ ناراً وَقُودُهَا النَّاسُ وَ الْحِجارَةُ ..." كلمه" قوا" جمع امر حاضر از مصدر وقايه است، و" وقايه" به معناى حفظ كردن چيزى است از هر خطرى كه به آن صدمه بزند، و برايش مضر باشد، و كلمه" وقود"- به فتحه واو- اسم هر چيزى است كه با آن آتش را بگيرانند، چه آتش هيزم و چه مانند آن، و مراد از كلمه" نار" آتش جهنم است، و اگر انسانهاى معذب در آتش دوزخ را آتش‏گيرانه دوزخ خوانده، بدين جهت است كه شعله گرفتن مردم در آتش دوزخ به دست خود آنان است، هم چنان كه در جاى ديگر فرموده:" ثُمَّ فِي النَّارِ يُسْجَرُونَ"[[46]](#footnote-46)، در نتيجه جمله مورد بحث يكى از ادله تجسم اعمال است هم چنان كه ظاهر آيه بعدى هم كه مى‏فرمايد:" يا أَيُّهَا الَّذِينَ كَفَرُوا لا تَعْتَذِرُوا ..."، همين معنا است، براى اينكه در آخرش مى‏فرمايد: تنها و تنها اعمال خودتان را به شما به عنوان جزا مى‏دهند. و اما كلمه" حجارة" را بعضى‏[[47]](#footnote-47) تفسير كرده‏اند به بت‏ها.

" عَلَيْها مَلائِكَةٌ غِلاظٌ شِدادٌ لا يَعْصُونَ اللَّهَ ما أَمَرَهُمْ وَ يَفْعَلُونَ ما يُؤْمَرُونَ"- يعنى بر آن آتش ملائكه‏اى موكل شده‏اند تا انواع عذاب را بر سر اهل دوزخ بياورند، ملائكه‏اى غلاظ و شداد. كلمه" غلاظ" جمع" غليظ" است، و غليظ ضد رقيق است، و مناسب‏تر با مقام اين است كه منظور از" فرشته غليظ" و" فرشتگان غلاظ" فرشتگانى باشد كه خشونت عمل دارند، (چون فرشتگان مثل ما آدميان قلب مادى ندارند تا متصف به خشونت و رقت شوند) در آيه‏اى هم كه بعدا مى‏آيد غلظت را عبارت از غلظت در عمل دانسته، فرموده:" جاهِدِ الْكُفَّارَ وَ الْمُنافِقِينَ وَ اغْلُظْ عَلَيْهِمْ" كلمه" شداد" هم جمع شديد است، كه به معناى پهلوان و قهرمان و نيرومند در تصميم و عمل است. و جمله‏" لا يَعْصُونَ اللَّهَ ما أَمَرَهُمْ وَ يَفْعَلُونَ ما يُؤْمَرُونَ" به منزله تفسيرى است براى جمله" غلاظ شداد"، مى‏فرمايد: منظور از غلاظ و شداد اين است كه فرشتگان نامبرده ملازم آن ماموريتى هستند كه خداى تعالى به آنان داده، و غير از خدا و اوامرش هيچ عامل ديگرى از قبيل رقت و ترحم و امثال آن در آنان اثر نمى‏گذارد، و خدا را با مخالفت و يا رد، عصيان نمى‏كنند، هر چه را مامور باشند مو به مو اجرا مى‏كنند، بدون اينكه چيزى از خود آنان فوت شود، و يا به خاطر ضعف و خستگى از ماموريت كم كنند، (نتيجه عذابى كه آنان به انسانها مى‏دهند عذابى است كه اگر انسانى آن را انجام مى‏داد، مى‏گفتيم فلانى شكنجه‏گرى‏ غلاظ و شديد، و مردى بى‏رحم و بى‏شفقت است، و خلاصه اينكه) وقتى عمل چنين عملى بود، مى‏توان صاحب عمل را غليظ و شديد خواند. و با اين بيان روشن مى‏شود كه جمله‏" لا يَعْصُونَ اللَّهَ ما أَمَرَهُمْ" ناظر به اين است كه اين فرشتگان ملتزم به تكليف خويشند، و جمله" يفعلون" ناظر به اين است كه عمل را طبق دستور انجام مى‏دهند، پس شما خواننده عزيز مانند بعضى‏[[48]](#footnote-48) از مفسرين خيال نكنيد كه جمله دومى تكرار جمله اول است، خير، جمله اول راجع به دست نكشيدن از كار است، و جمله دوم راجع به اين است كه كار را مو به مو طبق دستور خدا انجام مى‏دهند.

فخر رازى در تفسير كبير خود در ذيل آيه شريفه مورد بحث گفته: در اين آيه اشاره‏اى است به اينكه ملائكه در آخرت مكلف به تكاليف مى‏شوند (همانطور كه ما انسانها در دنيا مكلف هستيم) آنها در آخرت مورد تكاليف و اوامر و نواهى مى‏گردند، و عصيان ملائكه به همين است كه با امر و نهى خدا مخالفت كنند[[49]](#footnote-49) ولى اين حرف درست نيست، چون در آيه چنين اشاره‏اى وجود ندارد آيه شريفه تنها مى‏خواهد بفرمايد: ملائكه محض اطاعتند، و در آنها معصيت نيست، و به اطلاقش شامل دنيا و آخرت هر دو مى‏شود، پس ملائكه نه در دنيا عصيان دارند و نه در آخرت، پس هيچ وجهى ندارد كه رازى تكليف ملائكه را مختص به آخرت بداند. و نيز تكليف ملائكه از سنخ تكليف معهود در مجتمع بشرى ما نيست، چون در بين ما انسانهاى اجتماعى تكليف عبارت از اين است كه تكليف كننده اراده خود را متعلق به فعل مكلف كند، و اين تعلق امرى است اعتبارى، كه دنبالش پاى ثواب و عقاب به ميان مى‏آيد، يعنى اگر مكلف موجودى داراى اختيار باشد، و به اختيار خود اراده تكليف كننده را انجام بدهد، مستحق پاداش مى‏شود، و اگر ندهد سزاوار عقاب مى‏گردد، و در چنين ظرفى يعنى ظرف اجتماع، و نسبت به چنين تعلقى يعنى تعلق اعتبارى البته، هم فرض اطاعت هست و هم فرض معصيت، هم ممكن است مكلف فعل مورد اراده تكليف كننده را بياورد و هم ممكن است نياورد. اما در غير ظرف اجتماع مثلا در بين ملائكه كه زندگيشان اجتماعى نيست، و اعتبار در آن راه ندارد، تا فرض اطاعت و معصيت هر دو در آن راه داشته باشد، تكليف هم معناى ديگرى دارد، آرى ملائكه خلقى از مخلوقات خدايند، داراى ذواتى طاهره و نوريه، كه اراده‏ نمى‏كنند مگر آنچه خدا اراده كرده باشد، و انجام نمى‏دهند مگر آنچه او مامورشان كرده باشد، هم چنان كه فرمود:" بَلْ عِبادٌ مُكْرَمُونَ لا يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَ هُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ"[[50]](#footnote-50)، و به همين جهت در عالم فرشتگان جزا و پاداشى نيست، نه ثوابى و نه عقابى، و در حقيقت ملائكه مكلف به تكاليف تكوينى‏اند، نه امر و نهى‏هاى تشريعى، و تكاليف تكوينيشان هم به خاطر اختلافى كه در درجات آنان هست مختلف است، هم چنان كه در جاى ديگر قرآن آمده:" وَ ما مِنَّا إِلَّا لَهُ مَقامٌ مَعْلُومٌ"[[51]](#footnote-51)، و نيز از خود ملائكه نقل كرده كه مى‏گويند:" وَ ما نَتَنَزَّلُ إِلَّا بِأَمْرِ رَبِّكَ لَهُ ما بَيْنَ أَيْدِينا وَ ما خَلْفَنا"[[52]](#footnote-52). و آيه شريفه مورد بحث بعد از آيات قبلى جنبه تعميم بعد از تخصيص را دارد، چون خداى تعالى نخست با بيانى خصوصى همسران رسول خدا (ص) را ادب مى‏آموزد، و در آخر، خطاب را متوجه عموم مؤمنين مى‏كند، كه خود و اهل بيت خود را ادب كنيد، و از آتشى كه آتش‏گيرانه‏اش خود دوزخيانند حفظ نماييد، و مى‏فهماند كه همين اعمال بد خود شما است، و در آن جهان بر مى‏گردد، و آتشى شده به جان خودتان مى‏افتد، آتشى كه به هيچ وجه خلاصى و مفرى از آن نيست.

صافات1-4

وَالصَّافَّاتِ صَفًّا ﴿١﴾ فَالزَّاجِرَاتِ زَجْرًا ﴿٢﴾فَالتَّالِيَاتِ ذِكْرًا ﴿٣﴾ إِنَّ إِلَٰهَكُمْ لَوَاحِدٌ ﴿٤﴾

ترجمه آیات

سوگند به آن فرشتگان صف كشيده، كه در مسير وحى به صف درآمده‏اند، (1) پس به آن فرشتگان بازدارنده، كه شياطين را از تصرف در وحى بازمى‏دارند، (2) پس به آن فرشتگان تلاوت‏كننده كه قرآن، آن يادآور الهى را بر پيامبر مى‏خوانند، (3) به تمامى اينها سوگند كه معبود همه شما قطعا يكى است. (4)

تفسیر آیات

" وَ الصَّافَّاتِ صَفًّا فَالزَّاجِراتِ زَجْراً فَالتَّالِياتِ ذِكْراً" كلمه" صافات"- به طورى كه گفته‏[[53]](#footnote-53) شده- جمع" صافه" است و" صافه" نيز جمع" صاف"- با تشديد- است، و مراد از اين كلمه جماعتى است كه: افراد آن در صفى منظم قرار داشته باشند. و كلمه" زاجرات" از" زجر" است كه به معناى آن است كه: كسى را با تهديد به مذمت و يا كتك، از كارى و يا راهى منصرف كنى. و كلمه" تاليات" از ماده" تلاوت" است كه به معناى خواندن است. خداى تعالى به اين سه طايفه، يعنى" صافات"،" زاجرات" و" تاليات" سوگند خورده، حال بايد ديد منظور از اين سه طايفه كيانند؟

كلمات مفسرين در اين باره مختلف است. مثلا در باره" صافات" بعضى‏[[54]](#footnote-54) گفته‏اند:" مراد از آن ملائكه است كه در آسمان خود را به صف درمى‏آورند همان طور كه انسانها در زمين براى نماز صف مى‏بندند". بعضى‏[[55]](#footnote-55) ديگر گفته‏اند:" منظور ملائكه است كه وقتى مى‏خواهند به زمين نازل شوند بال خود را چون بال عقاب باز نگه مى‏دارند و بر هم نمى‏زنند و منتظر فرا رسيدن امر خداى تعالى هستند". بعضى‏[[56]](#footnote-56) ديگر گفته‏اند:" منظور جماعتى از مؤمنين است كه در نماز و جهاد به صف مى‏ايستند". و اما در باره" زاجرات" بعضى‏[[57]](#footnote-57) گفته‏اند:" مراد از آن ملائكه است كه بندگان را از معاصى زجر و نهى مى‏كنند، و خداى سبحان آن را به صورت الهام و خطور قلبى به قلب ايشان راه مى‏دهد، همانطور كه وسوسه‏هاى شيطان وارد قلب مى‏شود". بعضى‏[[58]](#footnote-58) ديگر گفته‏اند:" مراد فرشتگان موكل بر ابرهايند كه آنها را زجر مى‏دهند و به هر جا كه خدا بخواهد مى‏رانند". بعضى‏[[59]](#footnote-59) هم گفته‏اند:" مراد آياتى است از قرآن كه در آنها از كارهاى زشت زجر و نهى شده". بعضى‏[[60]](#footnote-60) هم گفته‏اند:" مراد مؤمنين هستند كه صداى خود را در هنگام تلاوت قرآن بلند مى‏كنند و به اين وسيله مردم را از منهيات زجر و نهى مى‏كنند". و اما در باره" تاليات". بعضى‏[[61]](#footnote-61) گفته‏اند:" مراد از آن، ملائكه‏اى هستند كه وحى را بر پيامبران مى‏خواندند". و بعضى‏[[62]](#footnote-62) هم گفته‏اند:" مراد از آن فرشتگانند كه كتابى را مى‏خوانند كه خداى تعالى حوادث عالم را در آن نوشته". و بعضى‏[[63]](#footnote-63) ديگر گفته‏اند:" جماعت قاريان قرآنند كه آن را در نماز مى‏خوانند". و ما احتمال مى‏دهيم- و خدا داناتر است- كه مراد از هر سه طايفه (صافات و زاجرات و تاليات) سه طايفه از ملائكه باشند كه مامور نازل كردن وحى بودند و راه اين كار را از مداخله شيطانها ايمن مى‏كردند و آن را به پيغمبران و يا خصوص پيامبر اسلام محمد (ص) مى‏رساندند و اين معنا از آيه‏" عالِمُ الْغَيْبِ فَلا يُظْهِرُ عَلى‏ غَيْبِهِ أَحَداً إِلَّا مَنِ ارْتَضى‏ مِنْ رَسُولٍ فَإِنَّهُ يَسْلُكُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَ مِنْ خَلْفِهِ رَصَداً لِيَعْلَمَ أَنْ قَدْ أَبْلَغُوا رِسالاتِ رَبِّهِمْ وَ أَحاطَ بِما لَدَيْهِمْ"[[64]](#footnote-64) نيز استفاده مى‏شود. و بنا بر احتمال مزبور، معناى آيات مورد بحث اين مى‏شود كه:" سوگند مى‏خورم به فرشتگانى كه در سر راه وحى صف بسته‏اند، و سپس به فرشتگانى كه شيطانها را از اينكه در كار وحى مداخله كنند زجر مى‏دهند و سپس به فرشتگانى كه وحى را بر پيغمبر مى‏خوانند". و همانطور كه گفتيم- مراد از اين وحى يا عموم وحى‏هايى است كه به عموم پيامبران مى‏شده، و يا خصوص قرآن است كه به پيامبر اسلام وحى مى‏شده، و مؤيد احتمال دوم اين است كه: از آن تعبير فرموده به تلاوت ذكر، چون در قرآن كريم كلمه ذكر اصطلاحى است براى قرآن. مؤيد اين احتمال اين است كه: آيات مربوط به راندن شياطين به وسيله شهابها، بعد از آيات مورد بحث قرار گرفته، و نيز دنبال آن مى‏فرمايد:" فَاسْتَفْتِهِمْ أَ هُمْ أَشَدُّ خَلْقاً أَمْ مَنْ خَلَقْنا- از ايشان نظريه بخواه آيا خلقت ايشان مهم‏تر است، يا خلقت مخلوقاتى كه ما آفريده‏ايم ..." كه باز در جاى خودش اين تاييد را توضيح مى‏دهيم. و اگر گفته شود: قرآن كريم نزول وحى را تنها به جبرئيل نسبت داده و فرموده:" مَنْ كانَ عَدُوًّا لِجِبْرِيلَ فَإِنَّهُ نَزَّلَهُ عَلى‏ قَلْبِكَ"[[65]](#footnote-65) و نيز فرموده:" نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ عَلى‏ قَلْبِكَ"[[66]](#footnote-66). در پاسخ مى‏گوييم منافاتى با احتمال ما ندارد، براى اينكه ملائكه" صافات" و" زاجرات" و" تاليات" اعوان جبرئيلند. پس اگر بگوييم اين سه طايفه وحى را نازل مى‏كنند، باز در حقيقت جبرئيل نازل كرده، هم چنان كه خود قرآن در جاى ديگر فرموده: " فِي صُحُفٍ مُكَرَّمَةٍ مَرْفُوعَةٍ مُطَهَّرَةٍ بِأَيْدِي سَفَرَةٍ كِرامٍ بَرَرَةٍ"[[67]](#footnote-67) و نيز از همان فرشتگان حكايت‏ مى‏كند كه گفتند:" وَ ما نَتَنَزَّلُ إِلَّا بِأَمْرِ رَبِّكَ"[[68]](#footnote-68) پس معلوم مى‏شود متصدى آوردن وحى يك نفر نيست، و نيز گفتند:" وَ إِنَّا لَنَحْنُ الصَّافُّونَ وَ إِنَّا لَنَحْنُ الْمُسَبِّحُونَ"[[69]](#footnote-69). و اينكه يك جا وحى را تنها به جبرئيل نسبت مى‏دهد و در مواردى ديگر به جماعاتى از ملائكه، منافات ندارد و نظير اين است كه: يك جا قبض ارواح را به خصوص ملك الموت نسبت مى‏دهد و مى‏فرمايد:" قُلْ يَتَوَفَّاكُمْ مَلَكُ الْمَوْتِ الَّذِي وُكِّلَ بِكُمْ"[[70]](#footnote-70) و در جايى ديگر به فرشتگانى فرستاده از ناحيه خودش نسبت مى‏دهد و مى‏فرمايد:" حَتَّى إِذا جاءَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ تَوَفَّتْهُ رُسُلُنا"[[71]](#footnote-71) و اين بدان جهت است كه اينان اعوان ملك الموت و ملك الموت رئيس ايشان است.

سؤال ديگرى كه ممكن است براى خواننده پيش بيايد، اين است كه: چرا كلمات مخصوص به زنان را در باره ملائكه استعمال كرده و فرموده:" صافات" و" زاجرات" و" تاليات" و نفرموده:" صافون" و" زاجرون" و" تالون" و شايد همين تعبير دليل باشد بر اينكه مراد از اين سه كلمه، ملائكه نباشند. در جواب مى‏گوييم: اين تعبير ضررى به احتمال ما نمى‏زند، براى اينكه: وقتى سخن از جماعتى به ميان آيد، جايز است كه لفظ مؤنث را در باره آنان استعمال كرد، چون كلمه جماعت مؤنث است و" صافات" و" زاجرات" و" تاليات" به اعتبار لفظ جماعت، مؤنث آمده، و مؤنث لفظى است. از اول قرآن تا اينجا هيچ سوره‏اى با سوگند آغاز نشده بود و سوره صافات اولين سوره‏اى است كه با سوگند آغاز مى‏شود و خداى سبحان در كلام مجيدش به بسيارى از مخلوقات خود سوگند ياد كرده، از قبيل آسمان، زمين، خورشيد، ماه، ستاره، شب، روز، ملائكه، مردم، شهرها، و ميوه‏ها، و اين نيست مگر به خاطر شرافتى كه در آنها هست و آن شرافت اين است كه: مخلوق خدايند و خدا قيوم آنها است كه خود منبع و سرچشمه همه شرافت‏ها و ارزشها است.

" إِنَّ إِلهَكُمْ لَواحِدٌ" خطاب در اين جمله به عموم مردم است. و سوگندهاى مزبور به خاطر همين جمله‏ است. مى‏خواهد بفرمايد به آنچه ذكر شد سوگند كه معبود شما انسانها يكى است و اين كلامى است كه دليل خود را همراه دارد، كه توضيح آن خواهد آمد.

نازعات1-5

وَالنَّازِعَاتِ غَرْقًا ﴿١﴾ وَالنَّاشِطَاتِ نَشْطًا ﴿٢﴾ وَالسَّابِحَاتِ سَبْحًا ﴿٣﴾  فَالسَّابِقَاتِ سَبْقًا ﴿٤﴾ فَالْمُدَبِّرَاتِ أَمْرًا ﴿٥﴾

ترجمه آیات

سوگند به آن فرشتگانى كه از پايگاه‏هاى خود براى انجام مأموريت الهى، مجدانه از جا برمى‏خيزند، (1) و سوگند به آنان، كه چون از جايگاه خود بيرون روند به آسانى خارج مى‏شوند، (2) و سوگند به آنان، كه چون روند شتاب مى‏ورزند، (3) و به سوى آنچه خدا اراده كرده است چنان‏كه بايد سبقت مى‏گيرند، (4) و كار جهان را تدبير مى‏كنند؛ به همه اينها سوگند كه شما برانگيخته خواهيد شد؛ (5)

تفسیر آیات

" وَ النَّازِعاتِ غَرْقاً وَ النَّاشِطاتِ نَشْطاً وَ السَّابِحاتِ سَبْحاً فَالسَّابِقاتِ سَبْقاً فَالْمُدَبِّراتِ أَمْراً" مفسرين در تفسير اين آيات پنجگانه اختلاف عجيبى به راه انداخته‏اند، ولى همه آنان‏ اتفاق دارند بر اينكه پنج سوگند است از خداى تعالى، و بيشترشان گفته‏اند جواب قسم حذف شده، و تقدير كلام" اقسم بالنازعات و اقسم بالناشطات ..." است، و معنايش اين است كه من به اين نامبرده‏ها سوگند مى‏خورم كه شما بطور يقين مبعوث خواهيد شد.

 " و النازعات غرقا"- بعضى‏[[72]](#footnote-72) گفته‏اند: مراد از نازعات فرشتگانى هستند كه جان مردم را هنگام مردن نزع مى‏كنند و از اجساد بيرون مى‏كشند، و كلمه" غرقا" مصدرى است كه چون زوايدش حذف شده مطلب را بيشتر تاكيد مى‏كند، و تقدير آن" و النازعات اغراقا و تشديدا فى النزع" است، يعنى سوگند مى‏خورم به فرشتگانى كه در كندن جانها از بدنها اغراق مى‏كنند، و به سختى آن را مى‏كنند. بعضى‏[[73]](#footnote-73) ديگر گفته‏اند: مراد از آن، ملائكه‏اى هستند كه ارواح كفار را از بدنهايشان با شدت مى‏كنند. بعضى‏[[74]](#footnote-74) ديگر گفته‏اند: اصلا منظور از نازعات خود مرگ است، چون مرگ است كه ارواح را از بدنها بطور كامل بيرون مى‏كشد. بعضى‏[[75]](#footnote-75) هم گفته‏اند: مراد از نازعات، ستارگان سيارى هستند كه از افقى كنده مى‏شوند و در افقى ديگر طلوع مى‏كنند، و معنايش اين است كه سوگند مى‏خورم به سيارگان كه از مطلع خود طلوع نموده، در مغربهاى خود غروب مى‏كنند. و بعضى‏[[76]](#footnote-76) گفته‏اند: مراد از آن، كمان‏ها است كه تير را با كشيدن زه تا آنجا كه جا دارد از جاى خود كنده، به طرف دشمن پرتاب مى‏كند. و بنا بر اين سوگند به تير و كمان مجاهدين در راه خدا، و يا به خود مجاهدين است. بعضى‏[[77]](#footnote-77) ديگر گفته‏اند: مراد از آن، وحشى‏ها هستند كه بسوى دشت‏هاى سبز مى‏روند.

" وَ النَّاشِطاتِ نَشْطاً"- كلمه" نشط" به معناى جذب، و نيز خروج و اخراج به ملايمت و سهولت است، و نيز به معناى گره‏گشايى است. بعضى از مفسرين گفته‏اند: مراد از" ناشطات" ملائكه‏اى هستند كه ارواح را از اجساد بيرون مى‏كشند. بعضى‏[[78]](#footnote-78) ديگر گفته‏اند: مراد ملائكه مخصوص هستند كه مامور گرفتن جانهاى مؤمنين از اجسادشان به رفق و سهولتند، هم چنان كه مراد از جمله قبلى ملائكه‏اى هستند كه جانهاى كفار را با شدت از اجساد آنان‏ بيرون مى‏كشند. بعضى‏[[79]](#footnote-79) ديگر گفته‏اند: مراد ملائكه‏اى است كه ارواح كفار را از اجساد آنان نشط مى‏كنند و مى‏برند. و بعضى‏[[80]](#footnote-80) گفته‏اند: مراد از ناشطات، ارواح خود مؤمنين است. و بعضى‏[[81]](#footnote-81) گفته‏اند: ستارگانند، كه از افقى به افق ديگر نشط مى‏كنند و مى‏روند. و بعضى گفته‏اند تيرها هستند كه در جنگها از كمان بيرون مى‏روند. و بعضى‏[[82]](#footnote-82) گفته‏اند: مرگ است، كه ارواح را از اجساد بيرون مى‏برد. و بعضى‏[[83]](#footnote-83) گفته‏اند: وحشيانند كه از ناحيه‏اى به ناحيه ديگر كوچ مى‏كنند.

" وَ السَّابِحاتِ سَبْحاً"- در معناى اين جمله نيز أقوالى است: بعضى‏[[84]](#footnote-84) گفته‏اند: ملائكه‏اند، كه ارواح را قبض نموده روح مؤمن را به سرعت بسوى بهشت، و روح كافر را به سوى آتش مى‏برند، چون كلمه" سبح" به معناى سرعت در حركت است، هم چنان كه به اسب وقتى به سرعت مى‏دود سابح مى‏گويند. بعضى‏[[85]](#footnote-85) ديگر گفته‏اند: منظور تنها آن فرشتگانى هستند كه ارواح مؤمنين را قبض نموده و به ملايمت و مدارا از بدن‏ها بيرون كشيده، رهايشان مى‏كنند تا استراحت كنند، مثل كسى كه چيزى را در آب شنا مى‏دهد بعد كنارش مى‏گذارد، ملائكه هم يك عمر جان را در بدن شنا مى‏دهند و بعد از مرگ رهايش مى‏كنند تا به استراحت بپردازد. بعضى‏[[86]](#footnote-86) گفته‏اند: فرشتگانيند كه بسرعت از آسمان نازل مى‏شوند، و بعضى‏[[87]](#footnote-87) گفته‏اند: ستارگانى هستند كه به حكم آيه:" كُلٌّ فِي فَلَكٍ يَسْبَحُونَ" هر يك در مدار خود شناورند. بعضى‏[[88]](#footnote-88) ديگر گفته‏اند: مراد اسبان مجاهدين است، كه در ميدان جنگ مى‏دوند. بعضى‏[[89]](#footnote-89) هم آن را عبارت دانسته‏اند از مرگ‏ها كه در نفوس جانداران شناورند. و بعضى‏[[90]](#footnote-90) عبارت دانسته‏اند از: كشتى‏هاى شناور در درياها. و بعضى‏[[91]](#footnote-91) گفته‏اند: ابرها هستند. و بعضى‏[[92]](#footnote-92) گفته‏اند: حيوانات دريايند.

" فَالسَّابِقاتِ سَبْقاً"- بعضى‏[[93]](#footnote-93) گفته‏اند: مراد از آن مطلق ملائكه است، چون ملائكه‏ در عمل خير و ايمان و اعمال صالح از آدميان پيشى مى‏گيرند. و بعضى گفته‏اند: مراد از آن ملائكه موت است، كه روح مؤمن را قبل از آنكه روح كافر به آتش برسد به بهشت مى‏رسانند.و بعضى‏[[94]](#footnote-94) گفته‏اند: مراد از آن تنها ملائكه مامور قبض روح مؤمن است كه آن را قبل از هر كار به بهشت مى‏رساند. و بعضى‏[[95]](#footnote-95) گفته‏اند: ملائكه وحى است، كه در رساندن وحى به انبياء از شياطين سبقت مى‏گيرند. و بعضى‏[[96]](#footnote-96) گفته‏اند: ارواح مؤمنين است كه از ملائكه پيشى مى‏گيرند، و قبل از آنكه ايشان روحشان را قبض كنند، از شدت علاقه به لقاى خدا، خود از كالبد بيرون مى‏شوند. و بعضى‏[[97]](#footnote-97) گفته‏اند ستارگانند كه در سير، از يكديگر پيشى مى‏گيرند. و بعضى‏[[98]](#footnote-98) گفته‏اند اسبان جنگجويان است، كه در جنگ از يكديگر پيشى مى‏گيرند. و بعضى‏[[99]](#footnote-99) ديگر گفته‏اند: مرگ و ميرها است، كه از آرزوها پيشى مى‏گيرند.

" فَالْمُدَبِّراتِ أَمْراً"- در اين باره نيز اقوالى است: بعضى‏[[100]](#footnote-100) گفته‏اند: مراد از آن مطلق ملائكه‏اند، كه امور را تدبير مى‏كنند، و اين نظريه بيشتر مفسران است، حتى بعضى‏[[101]](#footnote-101) ادعاء كرده‏اند كه اين قول همه مفسرين است. و بعضى‏[[102]](#footnote-102) گفته‏اند: مراد از آن چهار فرشته مامور تدبير امر دنيا، يعنى جبرئيل و ميكائيل و عزرائيل و اسرافيل است، كه جبرئيل امر بادها و لشكريان و وحى را، و ميكائيل امر باران و گياهان را به عهده دارد، و عزرائيل موكل به قبض ارواح است، و اسرافيل مامور رساندن دستورات الهى به آن سه فرشته و نيز مامور دميدن در صور است. و بعضى‏[[103]](#footnote-103) گفته‏اند: مدبرات أمر، افلاكند، كه امر خدا در آنها واقع گشته، و به وسيله آن افلاك قضاى الهى در دنيا جارى مى‏شود. البته قول ديگرى در اينجا هست كه مى‏گويد[[104]](#footnote-104): در همه اين سوگندها مضافى در تقدير است و تقدير آن:" رب النازعات، و رب الناشطات، و رب السابحات، و رب السابقات، و رب المدبرات است".

ولى خواننده محترم توجه دارد كه سياق آيات پنجگانه سياق واحدى متصل و شبيه به هم است، و با بيشتر اقوالى كه از نظر شما گذشت نمى‏سازد، چون اقوال مذكور معناى سوگند را در اين پنج مورد، مختلف دانسته سوگند اول را مربوط به ملائكه قبض روح كفار، و دومى را مربوط به وحشيان، و سومى را راجع به كشتى‏هاى شناور، و چهارمى را مربوط به مرگ و ميرى كه از آرزوها سبقت مى‏گيرند، و پنجمى را مربوط به افلاك مى‏دانند. علاوه بر اين بيشتر آنها دليلى بر اثبات قول خود ندارند، نه از متن آيه، و نه از سياق، دليلشان تنها اين است كه لفظ آيه از نظر لغت با فلان معنا مى‏سازد، و در آن استعمال شده، حال يا بطور حقيقت و يا بطور مجاز. از اين هم كه بگذريم بيشتر آن اقوال، با سياق آيات سوره كه سخن از روز قيامت دارد، و بر وقوع آن استدلال مى‏كند، مناسبت ندارد، با اينكه در سوره مرسلات ديديم كه همه سوگندهايش با مفاد سوره كه آن نيز در باره قيامت بود سازگارى داشت، و درست سوگند با جوابش مناسب بود.

حال آنچه به نظر خود ما مى‏رسد و ممكن است درباره آن اظهار بداريم- و خدا داناتر است- اين است كه آنچه در اين آيات بدان سوگند ياد شده با صفاتى كه ملائكه در امتثالشان نسبت به اوامر صادره از ساحت مقدس الهى كه مربوط به تدبير امور عالم ماده نسبت به ايشان مى‏باشد، و سپس قيامشان به تدبير امور به اذن خداى تعالى، قابل انطباق است. و آيات مذكور از نظر سياق شديدا شبيه به آيات آغاز سوره صافات است، كه مى‏فرمايد:" وَ الصَّافَّاتِ صَفًّا فَالزَّاجِراتِ زَجْراً فَالتَّالِياتِ ذِكْراً"[[105]](#footnote-105)، و نيز بسيار شباهت دارد به آيات اول سوره مرسلات كه مى‏فرمايد:" وَ الْمُرْسَلاتِ عُرْفاً فَالْعاصِفاتِ عَصْفاً وَ النَّاشِراتِ نَشْراً فَالْفارِقاتِ فَرْقاً فَالْمُلْقِياتِ ذِكْراً"[[106]](#footnote-106)، كه ملائكه را در امتثال اوامر الهى توصيف مى‏كند، چيزى كه هست آن آيات تنها ملائكه وحى را توصيف مى‏كرد، و آيات ابتداى اين سوره مطلق ملائكه را در تدبير امور عالم توصيف مى‏نمايد. از اينكه بگذريم در بين اين آيات پنجگانه آن صفتى كه در انطباقش با ملائكه روشن‏تر از ديگران است صفت‏" فَالْمُدَبِّراتِ أَمْراً" است، كه در آن مساله تدبير بدون قيد و بطور مطلق آمده است، پس مراد از آن تدبير همه عالم است، و كلمه" أمرا" يا تميز است و يا مفعول به براى كلمه" مدبرات"، و از سوى ديگر مطلق تدبير هم كار مطلق ملائكه است، پس‏ قهرا مراد از مدبرات، مطلق ملائكه خواهد بود. و از آنجايى كه در آغاز آيه‏" فَالْمُدَبِّراتِ أَمْراً" فاء تفريع در آمده مى‏رساند كه مضمون اين آيه نتيجه آيه‏" فَالسَّابِقاتِ سَبْقاً" است، و از آنجا كه آيه‏" فَالسَّابِقاتِ ..." هم با" فاء" تفريع آغاز شده، مى‏رساند كه مضمون آن نتيجه‏اى است از آيه‏" وَ السَّابِحاتِ سَبْحاً"، لذا نتيجه گرفته مى‏شود كه تدبير، فرع بر سبق، و سبق فرع بر سبح است، و اين به ما مى‏فهماند كه سنخيتى در معانى منظور نظر آيات سه‏گانه است، پس مدلول اين سه آيه اين است كه ملائكه تدبير أمر مى‏كنند، اما بعد از آنكه بسوى آن سبقت جسته باشند، و به سوى آن سبقت مى‏جويند، اما بعد از آنكه هنگام نزول به سوى آن سرعت گرفته باشند. پس نتيجه مى‏گيريم مراد از سابحات و سابقات و مدبرات، همان ملائكه هستند به اعتبار نزولشان بسوى تدبيرى كه بدان مامور شده‏اند. پس آيات سه‏گانه همان معنايى را مى‏رساند كه آيه زير در مقام افاده آن مى‏فرمايد: " لَهُ مُعَقِّباتٌ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَ مِنْ خَلْفِهِ يَحْفَظُونَهُ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ"[[107]](#footnote-107) كه توضيح معنايش در سوره رعد گذشت، پس ملائكه با همه اشياء سر و كار دارند، با اينكه همه اشياء در احاطه اسباب است، و اسباب در وجود و عدم و بقاء و زوال اشياء و در اختلاف احوال آنها با يكديگر نزاع دارند، پس آنچه خداى تعالى در باره آن موجود حكم كرده، و آن قضايى را كه خداوند در باره آن موجود مقرر داشته، همان قضايى است كه فرشته مامور به تدبير آن موجود، بسوى آن مى‏شتابد، و به مسئوليتى كه به عهده‏اش واگذار شده مى‏پردازد، و در پرداختن به آن از ديگران سبقت مى‏گيرد و سببى را كه مطابق قضاى الهى است تمام نموده، در نتيجه آنچه را خدا اراده كرده واقع مى‏شود، (دقت فرماييد).

و اما وقتى منظور از آيات سه‏گانه اشاره به سرعت گرفتن ملائكه باشد در نازل شدن براى انجام آنچه بدان مامور شده‏اند، و سبقت گرفتن به آن، و تدبير امر آن، بناچار بايد دو آيه ديگر يعنى‏" وَ النَّازِعاتِ غَرْقاً وَ النَّاشِطاتِ نَشْطاً" را هم حمل كنيم بر انتزاع و خروجشان از موقف و مرتبه خطاب به موقف و مرتبه انجام ماموريت، پس نزع ملائكه بطور غرق، عبارت است از اينكه شروع به نزول به طرف هدف كنند، آن هم نزول به شدت و جديت، و نشط ملائكه عبارت است از خروجشان از موقفى كه دارند به طرف آن هدف، هم چنان كه سبح‏آنان عبارت است از شتافتن و سرعت گرفتن بعد از خروج، و به دنبال آن سبقت گرفته و امر آن موجود را به اذن خدا تدبير مى‏كنند. بنا بر بيانى كه گذشت آيات پنجگانه، سوگند به وظيفه‏اى است كه ملائكه دارند، و وضعى كه در هنگام انجام ماموريت به خود مى‏گيرند. از آن لحظه‏اى كه شروع به نزول نموده تا آخرين وضعى كه در تدبير امرى از امور عالم ماده به خود مى‏گيرند. و در اين آيات اشاره است به نظمى كه تدبير ملكوتى در هنگام حدوث حوادث دارد، هم چنان كه آيات بعدى مى‏فرمايد:" هَلْ أَتاكَ ..." اشاره است به تدبير ربوبى كه در اين عالم ظاهر مى‏شود. و در تدبير ملكوتى حجتى است بر مساله جزاء و بعث، هم چنان كه تدبير امور دنياى مشهود نيز حجتى است بر آن، كه ان شاء اللَّه بيانش از نظرتان خواهد گذشت. اين بود آنچه با تدبر در سياق آيات كريمه به دست مى‏آيد، و رواياتى هم كه در بحث روايتى آينده ان شاء اللَّه از نظر خواننده مى‏گذرد، تا حدودى آن را تاييد مى‏كند.

بطورى كه از آيات قرآن كريم استفاده مى‏شود فرشتگان در ابداء موجودات از ناحيه خداى تعالى، و برگشتن آنها به سوى او، بين خدا و خلق واسطه هستند، به اين معنا كه اسبابى هستند براى حدوث حوادث، ما فوق اسباب مادى و جارى در عالم ماده كه البته كاربردشان تا وقتى است كه مرگ نرسيده و موجود به نشاه ديگر منتقل نشده است، چون بعد از مرگ و انتقال، ديگر اسباب مادى سببيتى ندارند. اما وساطت ملائكه در مساله" عود"، يعنى حال ظهور نشانه‏هاى مرگ و قبض روح و اجراء سؤال و ثواب و عذاب قبر، و سپس ميراندن تمام انسانها در نفخه صور، و زنده كردن آنان در نفخه دوم، و محشور كردن آنان، و دادن نامه اعمال، و وضع ميزانها، و رسيدگى به حساب، و سوق به سوى بهشت و دوزخ، كه بسيار واضح است، و آيات دال بر اين وساطت بسيار زياد است، و احتياجى به ايراد آنها نيست، روايات وارده در اين مسائل از ناحيه رسول خدا (ص) و ائمه اهل بيت (ع) هم بيش از آن است كه به شمار آيد. و همچنين وساطت ملائكه در مرحله تشريع دين يعنى نازل شدن، و آوردن وحى، و دفع شيطانها از مداخله در آن، و پشت گرمى و يارى دادن به رسول خدا (ص)، و نيز تاييد مؤمنين، و پاك كردن آنان از راه استغفار، و طلب مغفرت كردن از خدا براى آنان، جاى ترديد و بحث نيست. و اما دليل وساطت آنان در تدبير امور اين عالم، با اينكه هر امرى براى خود سببى مادى دارد، همين آيات اول سوره مورد بحث است، كه بطور مطلق ملائكه را نازعات و ناشطات و سابحات و سابقات و مدبرات خوانده كه بيانش گذشت. و همچنين دليل ديگرش آيه زير است، كه مى‏فرمايد:" جاعِلِ الْمَلائِكَةِ رُسُلًا أُولِي أَجْنِحَةٍ مَثْنى‏ وَ ثُلاثَ وَ رُباعَ"[[108]](#footnote-108)، كه از آن به خاطر مطلق بودنش فهميده مى‏شود كه ملائكه خلق شده‏اند براى اينكه واسطه باشند ميان خدا و خلق، و براى انفاذ امر او فرستاده مى‏شوند، همان امرى كه در آيه‏" بَلْ عِبادٌ مُكْرَمُونَ لا يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَ هُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ"[[109]](#footnote-109)، و آيه‏" يَخافُونَ رَبَّهُمْ مِنْ فَوْقِهِمْ وَ يَفْعَلُونَ ما يُؤْمَرُونَ"[[110]](#footnote-110)، از آن سخن گفته است كه توضيح بيشترش در تفسير آيه سوره فاطر گذشت، و گفتيم كه بال قرار دادن براى ملائكه اشاره به همين وساطت است. پس ملائكه جز وساطت بين خداى تعالى و بين خلق او، و انفاذ دستورات او در بين خلق، وظيفه و كارى ندارند، و اين بر اساس تصادف و اتفاق نيست، كه مثلا خداى تعالى گاهى اوامر خود را به دست ايشان جارى سازد، و گاهى مثل همان امر را بدون وساطت ملائكه خودش انجام دهد، چون در سنت خداى تعالى نه اختلافى هست، و نه تخلفى، هم چنان كه فرمود:" إِنَّ رَبِّي عَلى‏ صِراطٍ مُسْتَقِيمٍ"[[111]](#footnote-111)، و نيز فرموده:" فَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّتِ اللَّهِ تَبْدِيلًا وَ لَنْ تَجِدَ لِسُنَّتِ اللَّهِ تَحْوِيلًا"[[112]](#footnote-112). از جمله وساطت‏هاى ملائكه يكى اين است كه بعضى از آنان مقام بلندترى دارند، و امر خداى تعالى را گرفته به پائين‏تر خود مى‏رسانند و در تدبير بعضى امور پائين‏تر خود را مامور مى‏كنند، و اين در حقيقت توسطى است كه متبوع و دارنده مقام بلندتر بين خدا و بين تابع و دارنده مقام پائين‏تر آن دارد، مثل توسطى كه ملك الموت در مساله قبض ارواح دارد، و پائين‏تر خود را مامور به آن مى‏كند، و خداى تعالى از خود آنان حكايت كرده كه گفته‏اند:" وَ ما مِنَّا إِلَّا لَهُ مَقامٌ مَعْلُومٌ"[[113]](#footnote-113)، و نيز فرموده‏" مُطاعٍ ثَمَّ أَمِينٍ"[[114]](#footnote-114)، و نيز فرموده:" حَتَّى إِذا فُزِّعَ عَنْ قُلُوبِهِمْ قالُوا ما ذا قالَ رَبُّكُمْ قالُوا الْحَقَّ"[[115]](#footnote-115). و اينكه خداى تعالى ملائكه را واسطه بين خدا و حوادث دانسته، و يا به عبارتى ملائكه را اسبابى معرفى كرده كه حوادث مستند به آنها است، منافات با اين معنا ندارد كه حوادث مستند به اسباب قريب و مادى نيز باشد، براى اينكه اين دو استناد و اين دو جور سببيت در طول همند، نه در عرض هم، به اين معنا كه سبب قريب علت پيدايش حادثه است و سبب بعيد علت پيدايش سبب قريب است. هم چنان كه منافات ندارد كه در عين اينكه حوادث را به آنان مستند مى‏كنيم به خداى تعالى هم مستند بسازيم، و بگوييم تنها سبب در عالم خداى تعالى است چون تنها رب عالم او است، براى اينكه گفتيم سببيت طولى است نه عرضى، و استناد حوادث به ملائكه چيزى زائد بر استناد آنها به اسباب طبيعى و قريبه‏اش ندارد، و خداى تعالى استناد حوادث به اسباب طبيعى و ظاهريش را تصديق كرده، همانطور كه استناد آن به ملائكه را قبول دارد. و هيچ يك از اسباب در قبال خداى تعالى استقلال ندارند، تا رابطه خداى تعالى با مسبب آن سبب قطع باشد، و باعث شود كه نتوانيم آن مسبب را مسبب خداى تعالى بدانيم، همانطور كه وثنيت پنداشته و گفته‏اند: خداى تعالى تدبير امور عالم را به ملائكه مقرب واگذار كرده. آرى توحيد قرآنى استقلال از هر چيز را از هر جهت نفى كرده، هيچ موجودى نه مالك خودش است، و نه مالك نفع و ضرر و مرگ و حيات و نشور خود.

بنا بر اين مثل موجودات در استنادشان به اسباب مترتب يكى بر ديگرى، از سبب قريب گرفته تا بعيد، و در انتها استنادشان به خداى سبحان تا حدودى و به وجهى بعيد مثل كتابت است، كه انسان آن را با دست خود، و با قلم انجام مى‏دهد، و اين عمل يك استنادى به قلم، و استناد ديگرى به دست، و استناد ديگرى به انسان دارد، كه با دست و قلم كتابت را انجام داده، و هر چند سبب مستقل و فاعل حقيقى اين عمل خود آدمى است، و ليكن اين باعث نمى‏شود كه ما نتوانيم آن را به دست و قلم نيز استناد دهيم، هم مى‏گوييم فلانى چقدر خوب مى‏نويسد، و هم مى‏گوييم دست او چنين هنرى از خود نشان مى‏دهد، و هم خود او مى‏گويد: اين قلم خوب مى‏نويسد. و نيز منافات ندارد كه بنا به بيان گذشته ما، ملائكه واسطه در تدبير باشند، و از سوى ديگر چنانچه از كلام خداى تعالى استفاده مى‏شود بعضى از ملائكه و يا همه آنان دائما در حال عبادت و تسبيح و سجده باشند، مانند آيه‏" وَ مَنْ عِنْدَهُ لا يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبادَتِهِ وَ لا يَسْتَحْسِرُونَ يُسَبِّحُونَ اللَّيْلَ وَ النَّهارَ لا يَفْتُرُونَ"[[116]](#footnote-116)، و آيه‏" إِنَّ الَّذِينَ عِنْدَ رَبِّكَ لا يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبادَتِهِ وَ يُسَبِّحُونَهُ وَ لَهُ يَسْجُدُونَ"[[117]](#footnote-117). براى اينكه ممكن است ملائكه در حين انجام ماموريت خداى تعالى و تدبير امور دنيا سجده و تسبيح را هم انجام بدهند، هم چنان كه چه بسا اين عدم منافات از آيه زير استشمام مى‏شود" وَ لِلَّهِ يَسْجُدُ ما فِي السَّماواتِ وَ ما فِي الْأَرْضِ مِنْ دابَّةٍ وَ الْمَلائِكَةُ وَ هُمْ لا يَسْتَكْبِرُونَ"[[118]](#footnote-118).

1. . مفردات راغب، ماده" فطر". [↑](#footnote-ref-1)
2. . جاى شك نيست كه خلقت آسمانها و زمين بزرگتر از خلقت مردم است. سوره مؤمن، آيه 57. [↑](#footnote-ref-2)
3. . تا آنكه مرگ يكى از شما برسد، در آن موقع فرستادگان ما او را مى‏گيرند. سوره انعام، آيه 61. [↑](#footnote-ref-3)
4. . به يقين فرستادگان ما آنچه را كه شما نيرنگ مى‏كنيد مى‏نويسند. سوره يونس، آيه 21. [↑](#footnote-ref-4)
5. . و چون فرستادگان ما نزد ابراهيم آمدند، تا وى را بشارت دهند، گفتند: ما ماموريم اهل اين قريه را هلاك كنيم. سوره عنكبوت، آيه 31. [↑](#footnote-ref-5)
6. . بحار الانوار، ج 59، ص 191، ح 48. [↑](#footnote-ref-6)
7. . تفسير قمى، ج 2، ص 206. [↑](#footnote-ref-7)
8. . تفسير نور الثقلين، ج 4، ص 34، ح 20. [↑](#footnote-ref-8)
9. . تفسير نور الثقلين، ج 3، ص 350، ح 21. [↑](#footnote-ref-9)
10. . تفسير قمى، ج 2، ص 207. [↑](#footnote-ref-10)
11. . بحار الانوار، ج 59، ص 201، ح 79، ط بيروت. [↑](#footnote-ref-11)
12. . خصال، ج 1، ص 153، ح 191. [↑](#footnote-ref-12)
13. . روضه كافى، ج 8، ص 272، ح 403، ط بيروت. [↑](#footnote-ref-13)
14. . توحيد صدوق، ص 367، ح 5. [↑](#footnote-ref-14)
15. . بصائر الدرجات، ص 69، ح 2. [↑](#footnote-ref-15)
16. . صحيفه سجاديه، ص 23، دعاى 3. [↑](#footnote-ref-16)
17. . بحار الانوار، ج 59، ص 259، ح 30، ط بيروت. [↑](#footnote-ref-17)
18. . تفسير صافى، ج 2، ص 624. [↑](#footnote-ref-18)
19. . خصال صدوق، ص 138، ح 155. [↑](#footnote-ref-19)
20. . عيون اخبار الرضا، ج 2، ص 69، ح 322، ط قم. [↑](#footnote-ref-20)
21. . توحيد صدوق، باب 60، القضا و القدر، ص 364، ح 1، ط انتشارات اسلامى. [↑](#footnote-ref-21)
22. . مجمع البيان، ج 8، ص 400. [↑](#footnote-ref-22)
23. . در سخن از او پيشى نمى‏گيرند، و به امر او عمل مى‏كنند. سوره انبياء، آيه 27. [↑](#footnote-ref-23)
24. . خدا را در آنچه امرشان كند نافرمانى نمى‏كنند. سوره تحريم، آيه 6. [↑](#footnote-ref-24)
25. . هيچ يك از ما نيست مگر آنكه مقامى معلوم دارد. سوره صافات، آيه 164. [↑](#footnote-ref-25)
26. . فرمانده فرشتگان و امين وحى است. سوره تكوير، آيه 21. [↑](#footnote-ref-26)
27. . پرسيدند: پروردگارتان چه گفت؟ گفتند: حق گفت. سوره سبأ، آيه 23. [↑](#footnote-ref-27)
28. . خدا هرگز چنين نبوده كه چيزى در آسمانها و زمين او را عاجز كند. سوره فاطر، آيه 44. [↑](#footnote-ref-28)
29. . خدا بر امر خود مسلط است. سوره يوسف، آيه 21. [↑](#footnote-ref-29)
30. . خدا كار خود را به انجام خواهد رسانيد. سوره طلاق، آيه 3. [↑](#footnote-ref-30)
31. . ما روح خود را نزد او فرستاديم، پس براى او به صورت بشرى تمام عيار ممثل شد. سوره مريم، آيه 17. [↑](#footnote-ref-31)
32. . چرا فرو فرستاده نشد با او فرشته‏اى تا با او بيم كننده مردم باشد. سوره فرقان، آيه 7. [↑](#footnote-ref-32)
33. . تفسير روح المعانى، ج 14، ص 13. [↑](#footnote-ref-33)
34. . مجمع البيان، ج 6، ص 330. [↑](#footnote-ref-34)
35. . روزى كه ملائكه را مى‏بينند در آن روز بشارتى براى مجرمين نيست. سوره فرقان، آيه 22. [↑](#footnote-ref-35)
36. . روح المعانى، ج 14، ص 13، كشاف، ج 2، ص 571. [↑](#footnote-ref-36)
37. . به تحقيق رسول حق برايتان آمد. سوره نساء، آيه 170. [↑](#footnote-ref-37)
38. . به تحقيق حق را بعد از آنكه برايشان آمد تكذيب نمودند. سوره انعام، آيه 5. [↑](#footnote-ref-38)
39. . اينچنين خداوند حق و باطل را مثل مى‏زند. سوره رعد، آيه 17. [↑](#footnote-ref-39)
40. . اگر ما فرستاده خود را ملك قرار دهيم باز ناگزيريم او را به صورت مردى بفرستيم و بر آنان همان لباس كه مردمان مى‏پوشند، بپوشانيم. سوره انعام، آيه 9. [↑](#footnote-ref-40)
41. . و نافرمانى نمى‏كنند آنچه را كه امرشان مى‏كند و بجا مى‏آورند آنچه را كه مامور مى‏شوند. سوره تحريم، آيه 6. [↑](#footnote-ref-41)
42. . بلكه بندگانى بزرگوارند كه از او به سخن سبقت نمى‏گيرند و به امر او عمل مى‏كنند. سوره انبياء، آيه 26 و 27 [↑](#footnote-ref-42)
43. . تو از اين عالم در غفلت بودى، ما پرده‏ات را كنار زديم، اينك ديدگانت تيز شده است.سوره ق، آيه 22. [↑](#footnote-ref-43)
44. . و آنان كه اميد ديدار ما را نداشتند گفتند چرا ملائكه بر ما نازل نگرديد ... روزى كه ملائكه را مى‏بينند براى مجرمين در آن روز بشارتى نيست بلكه به آنها گويند محروم و ممنوع باشيد و ما توجه به اعمال فاسد بى خلوص و حقيقت آنها كرده و همه را باطل و نابود مى‏گردانيم. سوره فرقان، آيات 21- 23. [↑](#footnote-ref-44)
45. . و گفتند چرا فرشته‏اى بر او نازل نمى‏شود با اينكه اگر ما فرشته‏اى نازل كنيم كار ايشان يكسره خواهد شد و ديگر مهلت داده نمى‏شوند و اگر فرستاده خود را ملك قرار دهيم باز هم ناگزيريم او را به صورت مردى در آوريم و بر آنان همان لباس كه مردمان مى‏پوشند بپوشانيم. سوره انعام، آيه 8 و 9. [↑](#footnote-ref-45)
46. . و سپس در آتش افروخته مى‏شوند. سوره مؤمن، آيه 72. [↑](#footnote-ref-46)
47. . مجمع البيان، ج 1، ص 64. [↑](#footnote-ref-47)
48. . روح المعانى، ج 28، ص 157. [↑](#footnote-ref-48)
49. . تفسير فخر رازى، ج 30، ص 46. [↑](#footnote-ref-49)
50. . بلكه ايشان( فرشتگان) بندگان شايسته او هستند و از او در سخن پيشى نمى‏گيرند، و به دستوراتش عمل مى‏كنند. سوره انبياء، آيه 27. [↑](#footnote-ref-50)
51. . هيچ يك از ما نيست مگر آنكه مقامى معلوم دارد. سوره صافات، آيه 164. [↑](#footnote-ref-51)
52. . ما نازل نمى‏شويم مگر به امر پروردگار تو، كه پشت روى هستى ما از او است. سوره مريم، آيه 64. [↑](#footnote-ref-52)
53. . مجمع البيان، ج 8، ص 437. [↑](#footnote-ref-53)
54. . مجمع البيان، ج 8، ص 437 و 438. [↑](#footnote-ref-54)
55. . مجمع البيان، ج 8، ص 437 و 438. [↑](#footnote-ref-55)
56. .مجمع البيان، ج 8، ص 437 و 438. [↑](#footnote-ref-56)
57. . مجمع البيان، ج 8، ص 437 و 438. [↑](#footnote-ref-57)
58. . مجمع البيان، ج 8، ص 437 و 438. [↑](#footnote-ref-58)
59. . مجمع البيان، ج 8، ص 437 و 438. [↑](#footnote-ref-59)
60. .مجمع البيان، ج 8، ص 438. [↑](#footnote-ref-60)
61. . مجمع البيان، ج 8، ص 438. [↑](#footnote-ref-61)
62. . مجمع البيان، ج 8، ص 438. [↑](#footnote-ref-62)
63. . مجمع البيان، ج 8، ص 438. [↑](#footnote-ref-63)
64. . خدا داناى غيب است و او احدى را بر غيب خود مسلط نمى‏كند مگر تنها آن كسى از رسولان را كه شايسته اين كار بداند پس او پيش روى آن فرشته رسول و بعد از او نگهبانى مى‏فرستد تا بداند آيا آن فرشتگان و رسولان رسالت پروردگار خود را ابلاغ كردند يا نه؟ و به آنچه كه نزد آنان است احاطه يابد. سوره جن، آيه 28. [↑](#footnote-ref-64)
65. . كسى كه دشمن جبرئيل است بايد بداند كه او قرآن را به اذن خدا بر قلب تو نازل كرده. سوره بقره، آيه 97. [↑](#footnote-ref-65)
66. . روح الامين آن را بر قلب تو نازل كرد. سوره شعراء، آيه 193 و 194. [↑](#footnote-ref-66)
67. . قرآن در صحيفه‏هايى مورد احترام و بلند پايه و پاك و به دست سفيرانى بزرگوار و نيك سرشت نازل شد. سوره عبس، آيه 13- 16. [↑](#footnote-ref-67)
68. . ما( به وحى) نازل نمى‏شويم مگر به امر پروردگارت. سوره مريم، آيه 64. [↑](#footnote-ref-68)
69. . ماييم كه همواره در صفيم، و ماييم كه هميشه مشغول تسبيح هستيم. سوره صافات، آيه 166 و 165. [↑](#footnote-ref-69)
70. . بگو شما را ملك الموت قبض روح مى‏كند، كه موكل بر شما است. سوره سجده، آيه 11. [↑](#footnote-ref-70)
71. . تا آنكه مرگ يكى از شما برسد، و فرستادگان ما روح او را قبض كنند. سوره انعام، آيه 61. [↑](#footnote-ref-71)
72. .روح المعانى، ج 30، ص 23. [↑](#footnote-ref-72)
73. . روح المعانى، ج 30، ص 23. [↑](#footnote-ref-73)
74. . مجمع البيان، ج 10، ص 429. [↑](#footnote-ref-74)
75. . مجمع البيان، ج 10، ص 429. [↑](#footnote-ref-75)
76. . مجمع البيان، ج 10، ص 429. [↑](#footnote-ref-76)
77. . تفسير قرطبى، ج 19، ص 191. [↑](#footnote-ref-77)
78. . تفسير قرطبى، ج 19، ص 192. [↑](#footnote-ref-78)
79. .مجمع البيان، ج 10، ص 429 و 430. [↑](#footnote-ref-79)
80. .مجمع البيان، ج 10، ص 429 و 430. [↑](#footnote-ref-80)
81. .مجمع البيان، ج 10، ص 429 و 430. [↑](#footnote-ref-81)
82. . تفسير قرطبى، ج 19، ص 192. [↑](#footnote-ref-82)
83. . تفسير قرطبى، ج 19، ص 192. [↑](#footnote-ref-83)
84. . روح المعانى، ج 30، ص 23. [↑](#footnote-ref-84)
85. . تفسير ابى سعود، ج 19، ص 193. [↑](#footnote-ref-85)
86. . تفسير ابى سعود، ج 19، ص 193. [↑](#footnote-ref-86)
87. . تفسير ابى سعود، ج 19، ص 193. [↑](#footnote-ref-87)
88. . تفسير ابى سعود، ج 19، ص 193. [↑](#footnote-ref-88)
89. . تفسير ابى سعود، ج 19، ص 193. [↑](#footnote-ref-89)
90. . تفسير ابى سعود، ج 19، ص 193. [↑](#footnote-ref-90)
91. .روح المعانى، ج 30، ص 25. [↑](#footnote-ref-91)
92. . روح المعانى، ج 30، ص 25. [↑](#footnote-ref-92)
93. .تفسير قرطبى، ج 19، ص 193. [↑](#footnote-ref-93)
94. .تفسير قرطبى، ج 19، ص 193. [↑](#footnote-ref-94)
95. . تفسير قرطبى، ج 19، ص 193. [↑](#footnote-ref-95)
96. . تفسير قرطبى، ج 19، ص 193. [↑](#footnote-ref-96)
97. . تفسير قرطبى، ج 19، ص 194. [↑](#footnote-ref-97)
98. . تفسير قرطبى، ج 19، ص 194. [↑](#footnote-ref-98)
99. . روح المعانى، ج 30، ص 25. [↑](#footnote-ref-99)
100. . تفسير قرطبى، ج 19، ص 194. [↑](#footnote-ref-100)
101. . تفسير قرطبى، ج 19، ص 194. [↑](#footnote-ref-101)
102. . تفسير قرطبى، ج 19، ص 194. [↑](#footnote-ref-102)
103. . تفسير قرطبى، ج 19، ص 194. [↑](#footnote-ref-103)
104. . مجمع البيان، ج 10، ص 430. [↑](#footnote-ref-104)
105. . سوگند به آنها كه صف كشيده‏اند. همانها كه قويا نهى مى‏كنند، و آنها كه پى در پى ذكر را تلاوت مى‏كنند. سوره صافات، آيات 1- 3. [↑](#footnote-ref-105)
106. . سوگند به فرشتگانى كه پى در پى فرستاده مى‏شوند. و آنها كه همچون تندباد حركت مى‏كنند. و سوگند به آنها كه( ابرها را) مى‏گسترانند و منتشر مى‏سازند و آنها كه جدا مى‏كنند. و سوگند به آنها كه آيات بيدار كننده را( به انبياء) القاء مى‏نمايند، سوره مرسلات، آيات 1- 5. [↑](#footnote-ref-106)
107. . براى انسان نگهبانان از جلو و از پشت سر است، كه او را مى‏پايند، و از امر خدا حفظ مى‏كنند. سوره رعد، آيه 11. [↑](#footnote-ref-107)
108. . فرشتگان را رسولان و پيغمبران خود گردانيد و داراى دو و سه و چهار بال قرار داد. سوره فاطر، آيه 1. [↑](#footnote-ref-108)
109. . بلكه( كسانى را كه مشركان فرزند خدا پنداشته از فرشتگان و مسيح و ...) همه بندگان مقرب خدا هستند كه هرگز در سخن بر او پيشى نمى‏گيرند و هر چه كنند بفرمان او كنند. سوره انبياء، آيه 27. [↑](#footnote-ref-109)
110. . و تمام موجودات، از خدا كه فوق همه آنهاست مى‏ترسند و هر چه مامورند اطاعت مى‏كنند.سوره نحل، آيه 50. [↑](#footnote-ref-110)
111. . و البته" هدايت" پروردگار من به راه راست خواهد بود. سوره هود، آيه 56. [↑](#footnote-ref-111)
112. . نه هرگز براى سنت خدا تبديلى مى‏يابى و نه تحويلى. سوره فاطر، آيه 43. [↑](#footnote-ref-112)
113. . هيچ يك از ما نيست مگر آنكه مقامى معلوم دارد. سوره صافات، آيه 164. [↑](#footnote-ref-113)
114. . فرمانروايى است امين. سوره تكوير، آيه 21. [↑](#footnote-ref-114)
115. . و چون وحشت از دلهايشان برود گويند پروردگارتان چه گفت؟ گويند حق گفت). سوره سبأ، آيه 23. [↑](#footnote-ref-115)
116. . كسانى كه نزد اويند از عبادت او نه استكبار مى‏ورزند و نه خسته مى‏شوند و شب و روز او را تسبيح مى‏گويند و سست هم نمى‏شوند. سوره انبياء، آيه 20. [↑](#footnote-ref-116)
117. . آنان كه نزد پروردگار تواند، از عبادت او استكبار نمى‏ورزند، و تسبيحش نموده برايش سجده مى‏كنند. سوره اعراف، آيه 206. [↑](#footnote-ref-117)
118. . براى خدا سجده مى‏كند آنچه كه در آسمانها و زمين است، از جنبنده و ملائكه و آنها از عبادت او استكبار ندارند. سوره نحل، آيه 49. [↑](#footnote-ref-118)